



مرکز تحقیقات اسلامی

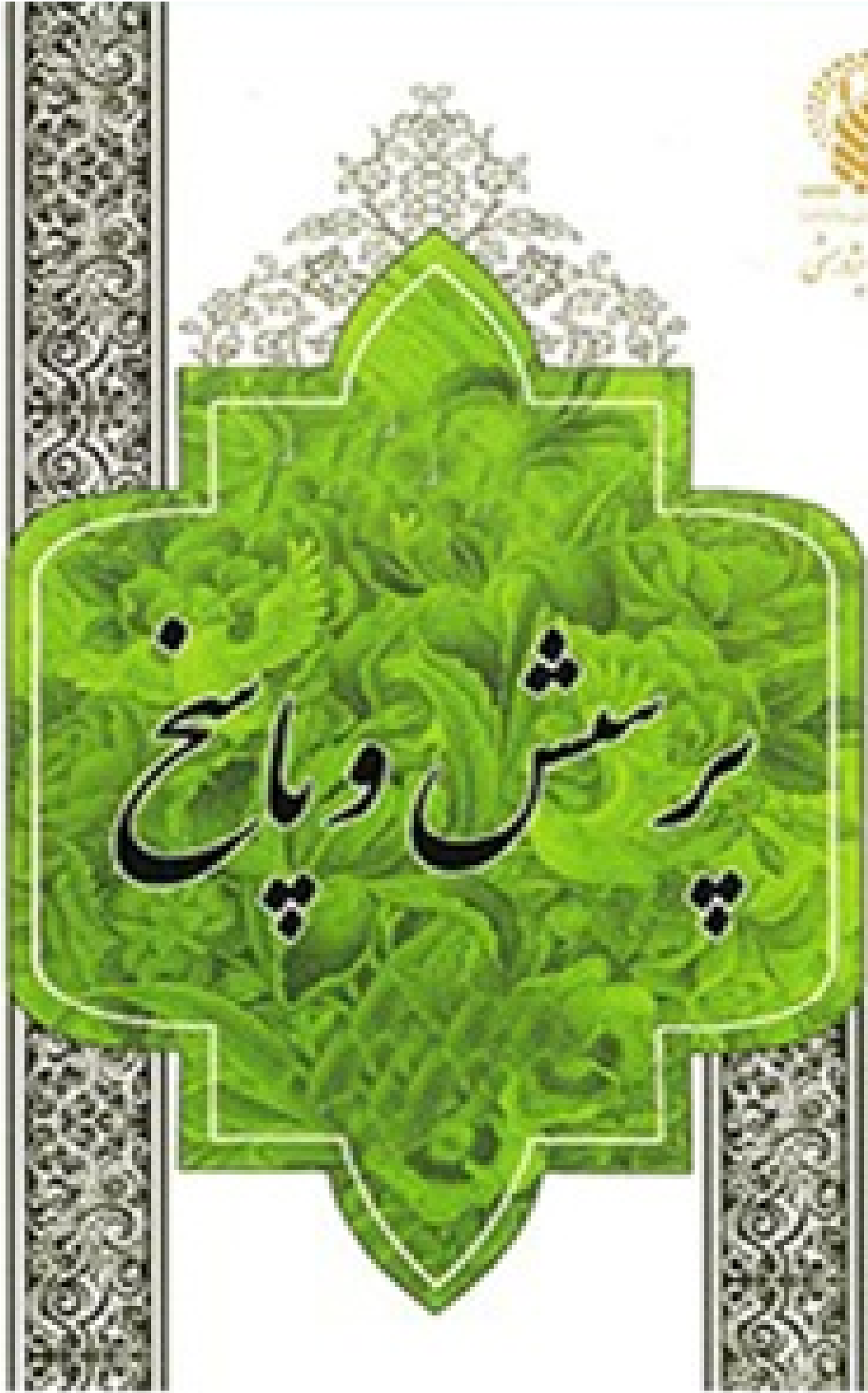
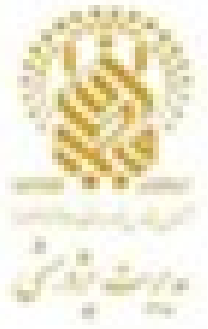
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسش و پاسخ

نویسنده:

محمد حسن پاکراه

ناشر چاپی:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	پرسش و پاسخ
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۹	مقدمه پژوهشکده
۲۱	پیش گفتار
۲۳	چرا باید یکتاپرست و موحد باشیم؟
۲۳	اشاره
۲۵	توحید و یکتاپرستی
۲۵	اشاره
۲۶	پیام ها و نکته ها
۳۳	یک پرسش و پاسخ
۳۵	قرآن دارای چه امتیازاتی است؟
۳۵	اشاره
۳۵	امتیاز اول
۳۷	امتیاز دوم
۳۷	امتیاز سوم
۳۹	چرا رابطه با قرآن مورد سفارش فراوان قرار گرفته؟
۳۹	اشاره
۴۰	شرط بهره مندی از قرآن
۴۰	معرفی کتاب آسمانی
۴۱	اهل قرآن اهل الله هستند
۴۳	چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن «تحدی» نمود؟

- ۴۵ چرا انسان برای هدایتش باید به کلام الهی و هدایتگر ربّانی مراجعه کند؟
- ۴۵ اشاره
- ۴۸ مفسرین قرآن کیانند؟
- ۴۹ آیا انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها به دست خداست ؟
- ۵۱ آیا رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جهانی بود؟
- ۵۱ اشاره
- ۵۲ پیامها
- ۵۳ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امی بود؟
- ۵۵ آیا پیروی و تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است ؟
- ۵۷ آیا منصب خطیر نبوت به هرکسی می رسد؟
- ۵۹ ما چه نیازی به امام و حجّت خدا داریم ؟
- ۶۵ چرا امامت بالاترین منصب الهی معرفی شده و چه راه هایی برای شناخت امام وجود دارد؟
- ۶۵ اشاره
- ۶۹ واما نشانه هایی که به وسیله آن ها می توان امام را شناخت:
- ۷۱ آیا مردم در تعیین و انتخاب امام علیه السلام می توانند نقشی داشته باشند؟
- ۷۱ اشاره
- ۷۳ پیام ها و نکته ها:
- ۷۵ چرا این شرایط سخت و مشکل را برای امام و جانشین پیامبر وضع کرده اند؟
- ۷۹ چرا امام باید معصوم باشد؟
- ۸۳ به چند آیه از قرآن کریم که دلالت بر گستردگی علم و آگاهی فوق العاده امامان معصوم علیهم السلام دارد اشاره نمایید؟
- ۸۳ اشاره
- ۸۵ راسخون در علم چه کسانی هستند؟
- ۸۷ مضمون حدیث منزلت چیست ؟ و چرا از بین انبیا حضرت موسی و هارون ذکر شده اند؟
- ۹۱ آیا حدیث ثقلین مورد تأیید فریقین است ؟
- ۹۵ حدیث «مرغ بریان» از چه کسی نقل شده و چگونه دلالت بر افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام می کند؟
- ۹۹ آیا واقعه غدیر خم به فرمان خداوند صورت پذیرفت ؟ و محتوای این دستور مهم چه بود؟

- ارزش های راستین و ارزش های دروغین کدامند؟ ۱۰۵
- چرا تهذیب و خودسازی مورد سفارش فراوان واقع شده ؟ ۱۱۱
- اشاره ۱۱۱
- پیام ها و نکته ها ۱۱۲
- تهذیب نفس وظیفهٔ بزرگ بر عهدهٔ انسان ها ۱۱۴
- ارزش صبر و شکیبایی در اسلام ۱۱۷
- اشاره ۱۱۷
- صبر از دیدگاه روایات ۱۲۰
- اقسام صبر ۱۲۱
- جایگاه نعمت زبان از دیدگاه اسلام ۱۲۳
- اشاره ۱۲۳
- اصلاح زبان ۱۲۵
- خطرات زبان ۱۲۷
- اهمیت صله رحم از دیدگاه اسلام ۱۳۱
- اشاره ۱۳۱
- به جای وصل کردن، قطع کردن: ۱۳۲
- آثار صله رحم در روایات ۱۳۳
- صله رحم عمر را زیاد می کند ۱۳۴
- نصیحت پیامبر به ابودر ۱۳۵
- آثار بد قطع رحم ۱۳۶
- فرازی از دعای شریف مکارم الاخلاق ۱۳۷
- اخلاص در عمل یعنی چه و چرا باید اعمالمان را خالصانه برای خدا انجام دهیم ؟ ۱۳۹
- اشاره ۱۳۹
- پاداش مخلصین ۱۴۰
- حکایتی جالب از اخلاص شیخ عباس قمی رحمه الله ۱۴۲
- مراقبت در نگهداری اخلاص عمل ۱۴۳

۱۴۳ اشاره

۱۴۴ اخلاص از دیدگاه روایات

۱۴۷ چشم زخم یعنی چه و آیا واقعیت دارد و می تواند تأثیر گذار باشد؟

۱۵۱ کتاب نامه

۱۵۵ درباره مرکز

سرشناسه: پاکراه، محمدحسن

عنوان و نام پدیدآور: پرسش و پاسخ [کتاب] / محمدحسن پاکراه؛ [برای] پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی آستانه مقدسه.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1390.

مشخصات ظاهری: 144 ص.

فروست: آستانه مقدسه قم، پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی (ره)؛ 51.

شابک: 15000 ریال: 4-176-180-964-978

یادداشت: کتابنامه: ص. [141] - 144.

موضوع: اسلام -- مطالب گونه گون -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع: اسلام -- پرسش ها و پاسخ ها

شناسه افزوده: پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی (ره)

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP11/پ16 پ4 1390

رده بندی دیویی: 297/02

شماره کتابشناسی ملی: 2755465

ص: 1

اشاره

پرسش و پاسخ

محمدحسن پاکراه

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبایی آستانه مقدسه.

ص: 3

فهرست مطالب

مقدمه پژوهشکده 9

پیش گفتار 11

چرا باید یکتاپرست و موحد باشیم؟ 13

توحید و یکتاپرستی 15

پیام ها و نکته ها 16

یک پرسش و پاسخ 23

قرآن دارای چه امتیازاتی است؟ 25

امتیاز اول 25

امتیاز دوم 27

امتیاز سوم 27

چرا رابطه با قرآن مورد سفارش فراوان قرار گرفته؟ 29

شرط بهره مندی از قرآن 30

معرفی کتاب آسمانی 30

اهل قرآن اهل الله هستند 31

چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن «تحدی» نمود؟ 33

چرا انسان برای هدایتش باید به کلام الهی و هدایتگر ربّانی مراجعه کند؟ 35

مفسرین قرآن کیانند؟ 38

ص: 5

آیا انتخاب پیامبر تنها به دست خداست؟ 39

آیا رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جهانی بود؟ 41

پیامها 42

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امی بود؟ 43

آیا پیروی و تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است؟ 45

آیا منصب خطیر نبوت به هرکسی می رسد؟ 47

ما چه نیازی به امام و حجت خدا داریم؟ 49

چرا امامت بالاترین منصب الهی معرفی شده و چه راه هایی برای شناخت امام وجود دارد؟ 55

و اما نشانه هایی که به وسیله آن ها می توان امام را شناخت: 59

آیا مردم در تعیین و انتخاب امام علیه السلام می توانند نقشی داشته باشند؟ 61

پیام ها و نکته ها 63

چرا این شرایط سخت و مشکل را برای امام و جانشین پیامبر وضع کرده اند؟ 65

چرا امام باید معصوم باشد؟ 69

به چند آیه از قرآن کریم که دلالت بر گستردگی علم و آگاهی فوق العاده امامان معصوم علیهم السلام دارد اشاره نمایید؟ 73

راسخون در علم چه کسانی هستند؟ 75

مضمون حدیث منزلت چیست؟ و چرا از بین انبیا حضرت موسی و هارون ذکر شده اند؟ 77

آیا حدیث ثقلین مورد تأیید فریقین است؟ 81

حدیث «مرغ بریان» از چه کسی نقل شده و چگونه دلالت بر افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام می کند؟ 85

آیا واقعه غدیر خم به فرمان خداوند صورت پذیرفت؟ و محتوای این دستور مهم چه بود؟ 89

ارزش های راستین و ارزش های دروغین کدامند؟ 95

چرا تهذیب و خودسازی مورد سفارش فراوان واقع شده؟ 101

پیام ها و نکته ها 102

تهذیب نفس وظیفه بزرگ بر عهده انسان ها 104

ارزش صبر و شکیبایی در اسلام 107

صبر از دیدگاه روایات 110

اقسام صبر 111

جایگاه نعمت زبان از دیدگاه اسلام 113

اصلاح زبان 115

خطرات زبان 117

اهمیت صله رحم از دیدگاه اسلام 121

به جای وصل کردن، قطع کردن: 122

آثار صله رحم در روایات 123

صله رحم عمر را زیاد می کند 124

نصیحت پیامبر به ابوذر 125

آثار بد قطع رحم 126

فرازی از دعای شریف مکارم الاخلاق 127

اخلاص در عمل یعنی چه و چرا باید اعمالمان را خالصانه برای خدا انجام دهیم؟ 129

پاداش مخلصین 130

حکایتی جالب از اخلاص شیخ عباس قمی رحمه الله 132

مراقبت در نگهداری اخلاص عمل 133

اخلاص از دیدگاه روایات 134

چشم زخم یعنی چه و آیا واقعیت دارد و می تواند تأثیر گذار باشد؟ 137

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...

قرآن کتاب انسان سازی و بزرگترین معجزه جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، اگر نوع مردم در برابر معجزات فعلی چون شق القمر و تسبیح سنگ ریزه و شفای مریضان و زنده کردن مردگان انگشت تعجب به دندان گرفته و به عجز و ناتوانی خود اعتراف و اقرار می کنند، عالمان و فرهیختگان در برابر قرآن کریم که معجزه قولی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم است به خاک افتاده و خدای آنرا پرستش و سجده می کنند و اشک شوق از قلب و دل در برابر عظمت قرآن جاری کرده و گویای آن هستند که الخواص للقولیه و العوام للفعلیه اطوع.

وجه اعجاز قرآن گرچه در فصاحت و بلاغت آن آشکار است اما مهمترین وجه اعجاز این کتاب الهی نه مسأله «صرفه» است و نه معجزات علمی و خبرهای غیبی و نه جنبه های ادبی و فصاحت و بلاغت آن، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و تربیت قرآنی، فردی چون حضرت امیر علیه السلام پدید آورده است که فخر کائنات و سرآمد و قطب اولیاءالله است، اعجاز قرآن را باید در معارف بلند آن و در خداشناسی و معرفی اسماء و صفات الهی جستجو نمود، هرگز و هرگز کتابی در معرفی توحید که غایت آمال و کعبه آرزوهای اولیاءالله است به پایه قرآن نمی رسد

این همه فیلسوف و متکلم و عارف در طول تاریخ آمده اند و همه ریزه خوار سفره قرآن بوده و هستند و همه در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند.

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله با فضل و عنایت خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر علیه السلام و در پرتو کرامات حضرت فاطمه معصومه که با هدف جذب محققان، مولفان و مترجمان و صاحب نظران در زمینه های مختلف علوم و معارف قرآنی جهت استفاده از ظرفیت های موجود انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی به منظور پژوهش و تحقیق در علوم قرآنی، ترویج و تبیین معارف والای قرآن کریم، تدوین کتب و پژوهش های علمی و تحقیقی و تربیت محققان و مدرسان در حوزه های مختلف علوم قرآنی توسط آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه در سال 1388 تأسیس گردید و پژوهش های روز آمد را وجهه همت خود قرار داده است.

پژوهشکده

علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله

ص: 10

مهم‌ترین نقش قرآن کریم هدایت و اصلاح نفوس است زیرا با مواعظ و پندهای بی‌ظنیر و گرانقدرش سبب می‌شود که انسان از عالم ماده به عالم معنی و از خاک به افلاک اوج گیرد و به راز آفرینش و شناخت خالق هستی راه یابد.

به عبارت دیگر این کتاب بزرگ آسمانی به عنوان پل ارتباطی بین خلق و خالق عبد و معبود به شمار می‌رود که با نور فراوانش پیوسته هدایت و معنویت را نصیب رهروان و پویندگان راهش می‌نماید.

دریایی بس عظیم و بی‌کران است هیچ‌کس در طول قرن‌ها و اعصار به ساحل آن نرسیده با وجود این که شرح‌ها و تفسیرهای فراوان پیرامون آن نگاشته شده و هرکدام به قدر توانایی و بضاعت خویش مطالبی را ارائه داده‌اند، نه تنها ادعای شناخت و فهم کامل این وحی و آسمانی را ننموده‌اند بلکه اعتراف به عجز و ناتوانی خود در برابر منبع سرشار و عمیق را نیز ننموده‌اند زیرا با یک معجزه جاوید و به یاد ماندنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم روبرو هستند که در پهنه گیتی هم چون خورشید تابان در حال درخشیدن است چنان تازگی دارد که گوئی هم اکنون نازل شده و اصولاً گذشت زمان که هر چیز جدید را کهنه و فرسوده می‌کند ولی در مورد قرآن به عکس است نه تنها مرور سالیان متمادی غبار کهنگی بر آن نشانده بلکه تازه تر از قبل برای همگان در سطوح مختلف هدایت‌گری دارد و بهترین موعظه و

دستورالعمل زندگی را ارائه می دهد. آری! تنها کتابی است که دارای این ویژگی منحصر به فرد می باشد و بر تمام کتاب های آسمانی دیگر برتری دارد.

ناگفته نماند که راهیابی به معارف ارزشمند قرآن بدون مراجعه به اهل بیت طاهرین که راسخون در علم هستند امکان پذیر نخواهد بود به دلیل آن که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف ثقلین که مورد اعتماد و تأیید فریقین است قرآن و عترت را لازم و ملزوم و متحد با یکدیگر برشمرده و اعلام فرمودند که این دو وزنه ی سنگین و گرانبدر را در میان شما به امانت می گذارم هر کس به آن در پناهنده شود هرگز گمراه نخواهد شد.

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (1).

امید است که امت اسلامی بتوانند پیوند معنوی هرچه بیشتر خود را با این دو میراث گران سنگ برقرار سازند و به رسالت خطیر خود که دفاع از حریم اسلام و ارزش های والای آن است عمل نمایند و با تحقیق و تفحص و پرسش گری که منشأ رسیدن به معارف دین است همت گمارند.

ص: 12

اگر نگاهی به قوانین روح بخش اسلام بیندازیم به خوبی در می یابیم که جملگی در سعادت انسان نقش داشته و برای تکامل وی طرح ریزی شده و هرکدام به نوبه خود در راهنمایی بشر جایگاه ویژه را به خود اختصاص داده اند.

از جمله دستوراتی که در واقع زیر بنا و اصل به شمار می آید مسأله توحید و یکتاپرستی است که ریشه در نهاد آدمی داشته و سرآمد همه فضیلت ها می باشد.

به همین خاطر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سرآغاز پندهای حکیمانه و ارزشمند خویش به ابوذر شناخت خالق هستی را جزء ضروری ترین برنامه ها اعلام می کند.

در واقع این نصیحت گرانبه به همه امت اسلامی اعلام شده و همگان را به این امر فطری فراخوانده و فرمودند:

«يَا أَبَا ذَرٍّ! اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ وَاعْلَمْ أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَةِ اللَّهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ فَهُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِيَ لَهُ...» (1).

ای ابوذر خدا را آن گونه عبادت کن که گویا او را می بینی. اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. بدان که سرآغاز عبادت و خدا پرستی معرفت است. او قبل از هر چیز، (اول) است و چیزی پیش از او نبوده است. او یکتایی است که

ص: 13

دومی ندارد. پاینده ای است که نهایت ندارد. آسمان ها و زمین و آن چه در آن ها است، پدید آمده از قدرت او است. و او آگاه و توانا است.

گرچه خدا به چشم ظاهری دیده نمی شود، اما با چشم باطن دیده می شود. همان طور که امام حسین علیه السلام فرمودند:

«عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ؛ (1) کورباد چشمی که تو را نبیند».

و علی علیه السلام فرمودند:

«خدا به چشم سر دیده نمی شود لکن با چشم دل می توان خدا را دید».

در واقع همه عبادت ها و نمازها برای عرفان و معرفت پروردگار عالم است. حال سؤال این است که خدا را به چه عنوان بشناسیم؟

پاسخ این است که بدانیم خدا قبل از هر چیزی بوده و اول است، هیچ چیز قبل از خدا نبوده است.

سؤال دیگر این که این عرفان برای ما چه سودی دارد؟

پاسخ این است که اگر انسان بداند که خدا، علت همه کائنات است، یقین پیدا می کند که آفریننده او ذات اقدس حق است، پس یقین پیدا می کند که از خود هیچ چیزی ندارد و هرچه دارد از او است. (2) و هرگز از قدرت نامتناهی او غافل نمی گردد و منحصرراً خانه دلش را به خدا می سپارد و از غیر وی منقطع می شود. چه زیبا امیر مؤمنان علی علیه السلام انسان موحد را این گونه توصیف فرموده است:

«عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَدَّ عَنْهُ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ (3) تنها خداوند در نزد آنان عظمت دارد و غیر خدا در مقابل دیدگانشان کوچک است».

ص: 14

1- (1) الإقبال، ص 349.

2- (2) پندهای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، ص 14.

3- (3) نهج البلاغه، خطبه متقین، 183.

هم چنین در خطبه اول می فرماید:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ؛ (1) آغاز دین شناخت و معرفت به خالق هستی است.»

انسان موحد در همه حال قدرت خدا را با مشاهده آثار و نظاره بر احوال، احساس می کند و به هرچه بنگرد قبل از آن عظمت نامحدود الهی را می یابد، این شناخت واقعی است که سبب هدایت و رسیدن به سعادت می گردد که در حدیثی می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَفْضَلُكُمْ إِيمَانًا أَفْضَلُكُمْ مَعْرِفَةً؛ (2) برترین شما از نظر ایمان برترین شما در شناخت (و معرفت نسبت به پروردگار است).»

توحید و یکتاپرستی

اشاره

آری، مهم ترین اصل اساسی اسلام که همه موظفند به آن معتقد باشند «یکتاپرستی و توحید» است. «توحید» از اصول دین است. زیرا دین و آیین زمانی معنا و مفهوم اصلی خود را به دست می آورد که اصل توحید در آن حضور داشته باشد، والا مذهبی است متزلزل و مخدوش. به عبارت دیگر «اصل توحید» ضامن اجرایی اصول و ارکان دیگر به شمار می آید. یعنی اگر کسی واقعاً موحد و خدایپرست باشد، زمینه سعادت و ارتقا به درجات عالی که ارتباط با خالق هستی است فراهم می گردد و هیچ زمان دچار خطوط التقاطی و انحرافی نخواهد شد. بلکه در طریق مستقیم مکتب توحیدی به حرکت خویش ادامه می دهد.

اصل توحید ریشه در نهاد و روان انسان دارد که خود بهترین گواه بر فطرت خداجویی بشر است. خداوند به یکتایی خویش شهادت می دهد:

ص: 15

1- (1) همان خطبه اول.

2- (2) جامع الأخبار، ص 5.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ 1

«خداوند (با ایجاد نظام واحد جهان هستی) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش (هرکدام به گونه ای) گواهی می دهند، در حالی که (خداوند) قیام به عدالت (در عالم هستی) دارد (و این عدالت نیز نشانه یگانگی ذات او است. بنابراین شما هم با آن ها هم صدا شوید و بگویید) معبودی جز او نیست که هم تواناست و هم حکیم».

توضیح: خداوند با ایجاد نظام واحد بر جهان هستی بر یگانگی ذات خود گواهی می دهد، یعنی هماهنگی و نظم موجود در آفرینش همه گواه بر حاکمیت قدرتی یگانه بر هستی است، چنان که در دعای صباح می خوانیم: «یا من دل علی ذاته بذاته»

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رخ متاب

پیام ها و نکته ها

1. وجود بی حدّ قابل تعدد نیست و ذات پروردگار، مطلق بودنش گواه بر وحدانیت او است. (1)

ص: 16

1- (2) هر کجا تعدد هست محدودیت است. خانه ی بی حدّ نمی تواند بیش از یکی باشد. اگر گفتیم فلان چراغ نور بی نهایت دارد جایی برای چراغ دوم باقی نمی ماند. خداوند بی نهایت است. زیرا اگر نهایت داشته باشد به نیستی بر می خورد و هیچ بی نهایتی قابل تعدد نیست. فلذا خداوند قابل تعدد نیست و خداوند یکتاست.

2. شهادت عملی بهترین نوع شهادت است. هماهنگی در میان آفریده ها بهترین نمونه گواهی بر یکتایی خدا است.

3. راه ایمان به خدا علم است. علم واقعی انسان را با سرچشمه هستی آشنا می کند.

4. دانشمندان در کنار فرشتگان و آن ها هر دو در کنار خدایند.

5. عدل الهی در کنار توحید مطرح است. (قائما بالقسط) برخلاف دیگر قدرتمندان که هر کجا احساس یکتایی و نداشتن رقیب و شریک کنند، زور می گویند، او یکتایی است که به پا دارنده عدل است. (1)

پیام پیغمبران الهی به امت شان توحید و یکتاپرستی بوده و همواره آنان را از مسیر انحرافی و باطل شرک بر حذر داشته اند و به آن ها اعلام کرده اند که عبادت در مقابل سنگ و چوب و اجسام بی تحرک که توانایی دفاع از خویشان را ندارند، چیزی جز ضلالت و خسارت نخواهد بود، پس بیاوید به خالق متعال که کانون نور و مرکز قدرت است پناهنده شوید تا از انحراف و ضلالت در عقیده و فکر محفوظ بمانید.

هم چنین آیاتی که دلالت بر یگانگی پروردگار می کند سوره اخلاص است که به صورت صریح و بلیغ به یکتایی خداوند پرداخته است:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ، «بگو: خداوند یکتا و یگانه است. خداوندی که همه نیازمندان قصد او می کنند. نه زاده و نه زاده شده. و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است».

این سوره در عین حالی که موجز و مختصر است، در بردارنده مفاهیم عالی و مضامین بلندی است که جواب گوی تمام سؤالات و شبهاتی بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شد.

ص: 17

در واقع خط بطلانی بود بر تمام افکار شرک آلود، که خود را به اوهام و خرافات مشغول کرده بودند.

بسی واضح است که مسأله «توحید» علاوه بر دلایل نقلی با دلایل عقلی فراوانی قابل اثبات است که در این جا قسمتی از آن را به صورت فشرده می آوریم:

1. برهان صرف الوجود، خلاصه اش این است که خداوند وجود مطلق است، و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست، چنین وجودی مسلماً نامحدود خواهد بود، چرا که اگر محدودیتی پیدا کند باید آلوده به عدم گردد و ذات مقدسی که هستی از آن می جوشد هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند. بنابراین، محدود به هیچ حدی نمی باشد. از سوی دیگر دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی شود، زیرا اگر دو موجود پیدا شود حتماً هریک از آن ها فاقد کمالات دیگری است، یعنی کمالات او را ندارد، و بنابراین، هر دو محدود می شوند و این خود دلیل روشنی است بر یگانگی ذات واجب الوجود.

2. برهان علمی، هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می کنیم در ابتدا، عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می بینیم، زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات، اما هرچه بیشتر دقت می کنیم می بینیم اجزا و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است که مجموعاً یک واحد منسجم را تشکیل می دهد، و یک سلسله قوانین معین بر سراسر این جهان حکومت می کند.

هر قدر پیشرفت علم و دانش بشری بیشتر می شود وحدت و انسجام اجزای این جهان آشکارتر می گردد، تا آن جا که گاهی آزمایش روی یک نمونه کوچک (مانند افتادن یک سیب از درخت) سبب می شود قانون بزرگی که بر تمام عالم هستی حکومت می کند کشف گردد (همان گونه که درباره «نیوتن» و «قانون جاذبه» اتفاق افتاد).

این وحدت نظام هستی، و قوانین حاکم بر آن، و انسجام و یک پارچگی در میان اجزای آن، نشان می دهد که خالق آن، یکتا و یگانه است.

3. برهان تمنع (دلیل علمی فلسفی) دلیل دیگر که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده اند و قرآن در آیه 22 سوره انبیا الهام بخش آن برهان است:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

«اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خداوند یگانه بود زمین و آسمان به فساد کشیده می شد، و نظام جهان به هم می خورد، پس منزه است خداوندی که پروردگار عرش است از آنچه آن ها توصیف کنند!».

4. دعوت عمومی انبیا به خداوند یگانه: این، دلیل دیگری برای اثبات توحید است، چرا که اگر دو واجب الوجود در عالم بود هر دو باید منبع فیض باشند، چرا که یک وجود بی نهایت کامل ممکن نیست در نورافشانی بخل ورزد، زیرا عدم فیض برای وجود کامل نقص است، و حکیم بودن او ایجاب می کند که همگان را مشمول فیض خود قرار دهد.

این فیض دو شاخه دارد: فیض تکوینی (در عالم خلقت)، و فیض تشریحی (در عالم هدایت). بنابراین، اگر خدایان متعددی وجود داشت، باید فرستادگانی از نزد همه آن ها بیایند، و فیض تشریحی آن ها را برای همگان برسانند.

حضرت علی علیه السلام در وصیت نامه اش برای فرزند گرامی اش امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

«وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مَلِكِهِ وَسُلْطَانِهِ وَلَعَرَفْتَ أفعالَهُ وَصِفَاتَهُ وَلَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ» (1).

ص: 19

1- (1) نهج البلاغه، نامه 31.

بدان فرزندانم اگر پروردگارت همتایی داشت فرستادگان او به سراغ تو می آمدند و آثار ملک و سلطان او را مشاهده می کردی، و به افعال و صفاتش آشنا می شدی؛ ولی او معبودی یکتا است، همان گونه که خودش توصیف کرده است.

این ها همه دلایل یگانگی ذات او است، اما دلیل بر عدم وجود هرگونه ترکیب و اجزا در ذات پاک او روشن است. زیرا اگر برای او اجزای خارجی باشد طبعاً نیازمند به آن ها است، و نیاز برای واجب الوجود معقول است.

و اگر «اجزا عقلیه» (ترکیب از ماهیت و وجود یا از جنس و فصل) منظور باشد آن نیز محال است، زیرا ترکیب از «ماهیت» و «وجود» فرع بر محدود بودن است در حالی که می دانیم وجود او نامحدود است و ترکیب از «جنس» و «فصل» فرع برداشتن ماهیت است، چیزی که ماهیت ندارد، جنس و فصل هم ندارد. (1)

ما همیشه صدای توحید و خداپرستی را از درون جان خود می شنویم و مخصوصاً در مشکلات و گرفتاری ها، این آهنگ رساتر و قوی تر می شود، و ما بی اختیار به یاد خدا می افتیم و از قدرت بی پایان و لطف و محبت او یاری می جوییم.

در این جا ممکن است، این سؤال پیش آید که این ندای درونی که نام آن را ندای فطرت می گذاریم ممکن است نتیجه ی تبلیغاتی باشد که در محیط اجتماع و در مکتب و مدرسه و از پدر و مادر شنیده ایم و این، یک نوع عادت برای ما شده است؟

جواب) پاسخ این اشکال با توجه به یک مقدمه کوتاه روشن می شود.

عادات و رسوم، چیزهای متغیر و ناپایدارند؛ یعنی ما نمی توانیم عادت و رسمی را پیدا کنیم که در سراسر تاریخ بشر و در میان تمام اقوام، یکسان باقی مانده باشد، مسایلی که امروز عادت و رسم می شود، ممکن است فردا دگرگون گردد، به

ص: 20

همین دلیل عادات و رسوم یک ملت ممکن است در میان ملت های دیگر دیده نشود.

بنابراین اگر مشاهده کردیم موضوعی در میان تمام اقوام و ملت ها و در هر عصر و زمان بدون استثنا وجود داشته است باید بدانیم یک ریشه فطری دارد و درون بافت روح و جان انسان قرار گرفته است. مثلاً علاقه مادر به فرزند به طور قطع نمی تواند نتیجه یک تلقین و یا تبلیغ و یا عادت و رسم باشد؛ زیرا در هیچ قوم و ملتی و در هیچ عصر و زمانی نمی بینیم مادری نسبت به کودک خود مهر نورزد. البته ممکن است، مادری بر اثر ناراحتی روانی خود را از بین ببرد و یا پدری در زمان جاهلیت دختر خود را بر اثر افکار غلط و خرافی زنده به گور کند، ولی این موارد بسیار نادر و استثنای زودگذری هستند که به سرعت از میان رفته حالت اصلی، یعنی عشق به فرزند، خود را نشان می دهد.

باتوجه به این مقدمه، نگاهی به مسأله خداپرستی در میان انسان های امروز و گذشته می افکنیم:

1. به گواهی دانشمندان جامعه شناس و مورخان بزرگ هیچ عصر و زمانی را نمی یابیم که مذهب و ایمان مذهبی در میان بشر وجود نداشته باشد، بلکه در هر عصر و زمان و در هر نقطه ای از دنیا شکلی از مذهب وجود داشته است، و این خود یک دلیل روشنی است بر این که خداپرستی از اعماق روح و فطرت سرچشمه گرفته، نه این که نتیجه تلقین و رسم و عادت باشد. زیرا اگر نتیجه رسم و عادت و تلقین بود، نباید این چنین عمومی و جاودانی باشد.

حتی قرآنی در دست داریم که نشان می دهد اقوامی که قبل از تاریخ زندگی می کردند، آن ها نیز دارای نوعی مذهب بوده اند (دوران قبل از تاریخ را به زمانی می گوئیم که هنوز خط اختراع نشده بود و انسان نمی توانست نوشته های از خود به یادگار بگذارد.)

البته شکی نیست که اقوام ابتدایی چون نمی توانستند خدا را به عنوان یک وجود مافوق طبیعی بشناسند او را در لابلای موجودات طبیعی جستجو می کردند و از موجودات طبیعت برای خود بت می ساختند. ولی انسان با پیشرفت فکری، تدریجاً توانست حق را بیابد و چشم از بتها که موجودات مادی هستند برگردد و در ورای این جهان مادی به قدرت بزرگ خداوند آشنا گردد.

2. بعضی از روانشناسان بزرگ صریحاً می گویند که برای روح آدمی چهار بعد یا چهار حس اصلی وجود دارد:

الف) حس دانایی: که انسان را به دنبال علوم و دانش ها می فرستد و روح او را تشنه ی فراگرفتن علم می کند، خواه این علم، نفع مادی داشته باشد یا نه.

ب) حس نیکی: که سرچشمه مسائل اخلاقی و انسانی در جهان بشریت است.

ج) حس زیبایی: که منشأ پیدایش شعر و ادبیات و هنر، به معنی واقعی است.

د) حس مذهبی: که انسان را دعوت به شناسایی خدا و انجام فرمان او می کند و به این ترتیب مشاهده می کنیم که حس مذهبی یکی از احساسات ریشه دار و اصلی روح انسان است. یعنی هیچ گاه، از او جدا نبوده و هیچ (وقت) از او جدا نخواهد شد. (1)

همه بالاتفاق اقرار دارند که خالق هستی خداست و هیچ کس دیگر با او شریک نیست، اما بنابر «حس مذهبی» که انسان باید ستایش گر باشد عده ای در مقام عبودیت دچار گمراهی و سرگردانی گشته اند و در مصداق دچار اوهام و خرافات و لغزش شده اند و در مقابل سنگ ها و چوب ها و بت های ساختگی کرنش می کردند و سر تعظیم فرود می آوردند، لذا در قرآن شریف می فرماید:

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ. 2.

ص: 22

«هرگاه از آن‌ها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده، و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می‌گویند: الله، پس با این حال چگونه (از عبادت خدا) منحرف می‌شوند؟»

یک پرسش و پاسخ

مسئله توحید که در فطرت بشر ریشه دارد چرا عده‌ای راه شرک و باطل را پیش گرفته و گمراه می‌شوند؟

در جواب باید گفت: شکی نیست که در سرشت هر انسان عشق به خدا و خالق هستی وجود دارد و هیچ‌کس یافت نمی‌شود مگر این که از این موهبت بزرگ الهی برخوردار است. اما این مطلب باید روشن شود که «فطرت» به عنوان علت تامه برای رهنمون ساختن بشر به سمت هدایت و سعادت کافی نیست، بلکه خداوند متعال علاوه بر این راهنمای درون، راهنمایانی از برون نیز برای ارشاد و رهبری انسان‌ها، جهت خداشناسی و ارتباط با خالق هستی، فرستاده است. حال اگر کسی با وجود فطرت خدا آشنا و تبلیغ پیام آوران الهی، بر خلاف مسیر «فطرت» حرکت نماید و جواب مثبت به نهاد خداجوی خویش ندهد، و طینت پاک را با اوهام و خرافات، تاریک و ظلمانی سازد، آیا فطرت الهی در وی افول نکرده؟ و آیا اولین قدم را برای سقوط و هلاکت خویش برداشته است.

پرواضح است که با پیروی از هوی و هوس و شیطان، که او را به پرستش غیر خدا دعوت می‌کند زمینه سعادت و فضیلت را از دست داده، و به سمت باطل و گمراهی سقوط نموده است.

قرآن دارای چه امتیازاتی است؟

اشاره

قرآن کریم دارای ویژگی‌ها و خصوصیات برجسته‌ای است که شمارش آن برای ما مقدور نمی‌باشد. زیرا کتابی است در اوج فصاحت و بلاغت که تمام نام‌آوران و ادیبان عرب و غیر عرب از آوردن تنها یک آیه، تا چه رسد به سوره‌ای از آن ناتوان مانده‌اند، و تا به حال نتوانسته‌اند مانند آن را بیاورند و بنا به فرمایش خود قرآن هرگز نمی‌توانند، که در سوره اسراء آیه 88 به آن اشاره شده است:

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.

«بگو اگر انسان‌ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هرچند یک دیگر را در این کار کمک کنند».

حال به سه امتیاز از امتیازات بی‌شمار قرآن اشاره می‌کنیم:

امتیاز اول

از امتیازات قرآن این است که این کتاب آسمانی گذشته بر این که برهان راستگویی آورنده او است، متکفل هدایت و تربیت و راهنمای پیروان خود به آخرین درجه کمال انسانی است و این مزیت در معجزات پیامبران گذشته موجود نیست مثلاً عصای موسی و شفا بخشیدن حضرت مسیح، فقط برهان محکم برای

ص: 25

راستگویی آنان بود، دیگر امت را به سوی فضائل اخلاقی و معارف بلند عقل، به سوی واجبات و فرائض الهی رهنمودن نبود، ولی معجزه جاودان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر این که گواه بر راستگویی او است، بزرگترین راهنمای امت به معارف و اخلاق و احکام است. به عبارت دیگر، معجزه پیامبران پیشین، جنبه جسمانی داشت. مثلاً اعجاز آنان مرده را زنده می کرد، بیماران را شفا می بخشید. مائده ای از آسمان فرود می آورد، اما دیگر این اعجازها، با دل و جان پیروان خود سر و کاری نداشت، روح و روان آنان را با کلمات حکیمانه و معانی بزرگ صیقل نمی داد، و افکار و عقول آن ها را برای اندیشه و فکر، برای عبادت و پرستش برای خضوع و کوچکی در برابر خدا بر نمی انگیخت، مگر این که به سخنان آورنده آن ها گوش فرا دهند و از ضمیمه کردن هردو به هم، به جهان غیب توجهی پیدا کنند.

در حالی که قرآن با مغزها و اندیشه های متفکر انسانی و ارواح پاک ارتباط مستقیم دارد، و با معانی بلند و معارف اعجاب انگیز و فرمان های اخلاقی خود جامعه را به تکامل ممکن سوق دهد.

قرآن همان مربی بزرگ و راهنمای بزرگتری است که عرب ستمگر و سرکش و آلوده به صفات زشت را به سوی تقوا و عدالت و پاکی رهبری نمود، قرآن در مدت کوتاهی از این ملت بت پرست و جاهل که پیوسته به جای تحصیل علم و دانش و تهذیب روح به نبردهای داخلی و تفاخرهای جاهلی می پرداختند، ملتی ساخت که از نظر معارف و فرهنگ و تاریخ اخلاق اجتماعی و فردی دارای عظمتی خاص شدند.

مطالعه تاریخ اسلام و جانبازی و فداکاری تربیت یافتگان مکتب قرآن، در راه پیشبرد اهداف عالی این دین، ما را از اقامه هر نوع دلیل و برهان فنی بی نیاز می سازد.

امتیاز دوم

امتیاز دیگر قرآن مجید این است که در هر زمان معرف خویشتن است و هرگز لازم نیست که آورنده آن همراه آن باشد. این کتاب در هر عصر، مردم را به رسالت پیامبر گرامی دعوت نموده و بر حقانیت آن استدلال می کند و همه جهانیان را برای تحدی و مقابله با خود دعوت می نماید و سپس فرمان محکومیت همه را صادر کرده و از میدان مبارزه پیروز خارج می شود. در صورتی که معجزات پیامبران پیشین دارای چنین امتیازی نبودند. بزرگترین امتیاز آنان این بود که مکمل گفتار پیامبران آورندگان خود بودند.

امتیاز سوم

امتیاز سوم قرآن این است که از بسیطترین و ساده ترین موضوع استفاده کرد و به وسیله ی آن تحدی جست، و با حربه ای وارد میدان شد و بر همه پیروز گشت که در اختیار همه مردم جهان قرار داشت. مگر نه این است که تمام آیات قرآن از الفاظی تشکیل یافته است که خمیر مایه آن، همان حروف الفبا است که در اختیار همه قرار دارد. مگر نه این است که آسان ترین و ساده ترین موضوع برای مردم جهان همان سخن و انشای کلام است؟ و شاید برای بشر چیزی آسان تر از تکلم نباشد.

با این همه، قرآن از همین حروف و الفبا، از همین کلمات و الفاظ، موفق به انشای کلامی شد که عقول بلغای عرب و افکار سخن سازان جهان را مبهوت و متحیر ساخت و تا کنون که چهارده قرن از دعوت به مقابله تحدی آن می گذرد محافل علمی بشر، خطیبان و سخن سازان جهان نتوانسته اند سوره ای بسان یکی از سوره های کوتاه آن بیاورند. به عبارت دیگر این نوع اعجاز بسان معجزات موسی و مسیح نیست که نیاز به اطلاعات و معلومات خاصی داشته باشد تا آورنده

آن را با داشتن معلومات خاصی متهم سازند. زیرا سخن گفتن و ساختن کلام از این مواد از امور فطری همه مردم است. اگر سخنان و شیوه گفتار او در حدود توانایی بشر بود باید لااقل بیشتر مردم بتوانند با آن مبارزه کنند. زیرا سخنان او نه دارای مواد خاصی بود که در اختیار همگان نباشد و نه ساختن کلام از این مواد «کار مشکلی» بود که از عهده انسان ها خارج باشد. برای چنین امتیازاتی بود که شیوه اعجاز پیامبر خاتم با دیگر پیامبران جهان تفاوت پیدا کرد. (1)

ص: 28

1- (1) خدا و پیامبر اسلام، ص 26-29.

هر انسانی ذاتاً طالب سعادت و منزجر از شقاوت است و همواره سعی دارد جهت شکل‌گیری شخصیت دینی راه صحیح را برگزیند. بی‌تردید زمانی به این نیاز درونی و فطری پاسخ مثبت داده می‌شود که گرایش فکری و روحی به آیات ملکوتی قرآن صورت پذیرد و تفکر و تدبر و ارتباط معنوی جزء ضروری‌ترین نیازها به شمار آید.

بی‌شک رابطه با قرآن انسان را به نور می‌رساند و نهال فضیلت را در وجود وی شکوفا می‌سازد و می‌یابد که قرآن نقش سازنده و احیاگر را ایفا می‌کند. لذا این وحی آسمانی را برمی‌گزیند تا از ظلمت‌های جهل و فساد به نور هدایت و معنویت برسد. قرآن کریم هم در این باره می‌فرماید:

الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. (1)

«این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌های شرک و ظلم و طغیان به سوی روشنائی (ایمان و عدل و صلح) به فرمان پروردگارشان درآوری، به سوی راه خداوند عزیز حمید.»

ص: 29

شرط بهره مندی از قرآن

قرآن کریم مشتمل بر دستور العمل صحیح و قانون سعادت آفرین است و بهترین روش را برای نجات بشر ارائه داده تا همه از این فیض بهره مند گردند و هیچ گونه محدودیتی را قائل نشده و خودش را به عنوان ارشاد کننده مردمان معرفی کرده منتها رسیدن به این درجه عالی و ارتباط معنوی با کلام الهی یک شرط دارد و آن هم تقوا و پارسایی است.

در روایتی می خوانیم که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از کلمات ارزشمندشان مرتبطين با قرآن را این گونه تمجید نموده:

«حَمَلَهُ الْقُرْآنِ الْمَخْصُوصُ وَنَ بَرَحْمِهِ اللّٰهُ الْمَلْبَسُونَ نُورَ اللّٰهِ الْمُعَلَّمُونَ كَلَامَ اللّٰهِ الْمُقَرَّبُونَ عِنْدَ اللّٰهِ...» (1) حاملین کلام الهی امتیاز داده شده به رحمت خدا و در برگیرنده نور پروردگار و فراگیرنده کلام خداوند متعال و مقربان درگاه ایزد یکتا، کسی که اینان را دوست بدارد پس خدا را دوست داشته و هرکس دشمن آن ها باشد دشمن خداست، خداوند از شنونده قرآن رنج دنیا را، و از قاری آن رنج آخرت را دفع می کند».

معرفی کتاب آسمانی

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از خطبه های نورانی خویش قرآن کریم را این گونه توصیف می نماید:

ص:30

1- (1) وسائل الشیعه، ج 6، ص 175، ح 76666؛ بحار الانوار، ج 89، ص 182؛ تفسیر بصائر، ج 50، ص 197.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فِائِقِهِ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غَنِيِّ، فَاسْتَشَّ فَمَوْهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ...» (1) بدانید کسی را بعد از (آموختن) قرآن (و تدبر در معانی و عمل به احکام آن) نیازمندی نیست، و نه برای کسی بیش از (آشنا شدن به) قرآن بی نیازی است، پس بهبودی دردهای (ظاهری و باطنی و روحی و جسمی) خود را از آن بخواهید و در سختی و گرفتاری از آن کمک بطلبید، زیرا در قرآن برای بزرگترین درد که کفر و نفاق و تباه شدن و گمراهی می باشد شفا و بهبودی است، پس به (پیروی) از آن (شفا) از خدا بخواهید...».

اهل قرآن اهل الله هستند

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ أَهْلِينَ مِنَ النَّاسِ، قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَهْلُ الْقُرْآنِ هُمْ أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ» (2) عده ای از مردم اهل الله هستند، عرض کردند ای رسول خدا! این ها چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل قرآن (که پیوسته با قرآن همراهند و به آن عمل می کنند) اهل خدا و خاصان الهی می باشند».

ص: 31

1- (1) نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه 175.

2- (2) تفسیر بصائر، ج 50، ص 197.

چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن «تحدی» نمود؟

با این که پیامبر اسلام معجزه ای جز قرآن نیز داشت اما بیشتر، روی قرآن تکیه می کرد، و در اثبات نبوت خویش به آن استناد می جست و پیوسته مخالفان را به معارضه با آن دعوت می نمود و هم اکنون معجزه جاویدان اسلام همان قرآن است که مرزهای زمان و مکان را درهم شکسته، و بسان مشعل فروزان، بر تارک اعصار می درخشد و در هر عصر و زمانی سندی زنده، و آیتی درخشان، و دلیلی گویا بر آسمانی بودن آیین اسلام به شمار می رود. عرب جاهلی در فن فصاحت و بلاغت در انشای خطبه های فصیح و بلیغ و سرودن اشعار نغز و شیرین، بر ملل دیگر برتری داشت و در فنون ادب به عالی ترین درجه رسیده بود و برای مسابقه در فن شعر و خطابه محافلی ترتیب می دادند و در هر سال گویندگان و شعرای آنان در بازارهای معینی برای ایراد سخن و شعر فصیح و بلیغ دور هم گرد می آمدند و بر برندگان مسابقه از طرف جامعه عرب مورد تقدیر و تشویق قرار می گرفت.

عنایت آنان به موضوع شعر فصیح و بلیغ به حدی رسیده بود که از میان اشعار دوران جاهلیت هفت قصیده را از بهترین اشعار عرب انتخاب نموده و آن ها را با آب طلا روی پارچه کتانی نوشته و به دیوار کعبه آویخته بودند.

یکی از این مسابقات در مراسم حج در بازار عکاظ انجام می گرفت و یگانه داور مسابقه نابغه «ذبیانی» بود که برای او خیمه سرخ رنگی از چرم می زدند و

شعرای عرب از نقاط مختلف عربستان در آن نقطه گرد می آمدند و اشعاری را که در طول سال سروده بودند در حضور او و گروهی از مردم می خواندند.

از این جهت مشیت حکیمانه الهی بر این تعلق گرفت که پیامبر خود را با سلاحی مجهز سازد که آنان خود را در آن موضوع سرآمد روزگار می دانستند تا در پرتو فکر در بلاغت قرآن، شیرینی بیان، و جذبه و کشش آیات خدا، اذعان نمایند که این نوع سخن گفتن از حدود توانایی بشر بیرون بوده و امکان چنین سخن گفتن جز با استعداد از نیروی غیبی برای کسی میسر نیست.

پاسخی که در این جا آورده شد مشروح گفتار امام هادی علیه السلام است در پاسخ سؤال دانشمند برجسته ای به نام ابن سکیت که پیشوای لغت و ادب عربی در عصر خویش بود. (1)

ص: 34

1- (1) خدا و پیامبر اسلام، ص 19-23.

چرا انسان برای هدایتش باید به کلام الهی و هدایتگر ربّانی مراجعه کند؟

اشاره

بسی روشن است که انسان در طول زندگی هدفمند، برای رهایی از لغزش‌ها و گمراهی‌ها نیاز به یک قانون عالی و سعادت آفرین دارد که او را به سوی نیکی‌ها سوق دهد و از رذیلت به فضیلت به کشاند.

اگر این انتخاب به دست بشر بود هرکس حرکت به سوی کمال را طبق تفکر خویش تفسیر می‌نمود و به دنبال آنچه علاقمند بود می‌رفت، اما اسلام برای جلوگیری از اظهار نظرهای اقدام به ارائه برنامه‌ای منظم و دستورالعمل جامع که هماهنگ با فطرت بشر است مبادرت نمود و پیام‌ها و مواظب قرآن را به عنوان برترین معیار عظمت معرفی نمود و پویندگان به محتوای آن را هدایت یافته و رستگار برشمرد، و فاصله‌گیرندگان از تعلیماتش را خاسر و زیانکار داشت. لذا به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم اعلام شد:

«این قرآن گفتار واضح و روشنی است برای عموم مردم، وسیله هدایت و پند و اندرز است برای پرهیزگاران.»

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ 1

«آیا با وجود این وحی آسمانی وصف ناپذیر که ظاهرش دل نشین است و باطنش بس عمیق، سزاوار است انسان برای تکامل و سعادت خویش به گفتار دیگران روی آورد و فضیلت را در آن ها جست و جو نماید؟».

و آیا کتابی پر محتواتر و بیانی جامع تر از قرآن کریم می توان یافت که پاسخگوی تمام نیازهای انسان باشد؟

قطعاً هیچ کتابی حتی کتاب های آسمانی دیگر هرگز به اوج رفعت و منزلت قرآن نمی رسند. لذا همه دانشمندان و پژوهشگران و محققان اعتراف دارند که قرآن تنها کتابی است جاوید و شکست ناپذیر که هر زمان به آن رجوع شود نکات جالب و تازه کشف می گردد.

آری! تنها کتابی که مشخصاً برای ارشاد مردم فرود آمده و مسئولیت هدایت آنان را عهده دار گشته و به خوبی راه های سعادت را نشان می دهد قرآن کریم است که تحولی عمیق و ریشه دار را در پویندگان و رهروانش به وجود می آورد و آن ها را از مسیر انحرافی رهایی داده و به شایسته ترین راه رهنمون می سازد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ 1

«این قرآن انسان ها را به راه راست تر و استوارتری رهبری می کند».

هر قدر از جایگاه والا و منزلت بی پایان این کتاب عظیم که هم چون خورشید در حال درخشش است، گفته شود، باز حق مطلب ادا نمی شود. زیرا این وحی آسمانی را پروردگار متعال پی ریزی نموده و خود نیز عهده دار نگهداری آن گشته است.

«ما قرآن را نازل کردیم، و ما به طور قطع نگهدار آنیم».

باید بر این باور مصمم بود که مهم ترین عامل برای پیروزی بر ابلیس درون و موفقیت بر شیطان برون، دل سپردن بر مواعظ و نصایح سودمند و نکات آموزنده ی قرآن کریم است که اسلام این سند پر افتخار و معجزه ی جاوید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان هدایت گری به سوی فضائل و دژی مستحکم در مقابل رذایل معرفی کرده است.

لذا بر همگان ضروری است که نهایت احترام را به این ودیعه ی ارزشمند الهی گذارده و به قوانین روح بخش و سعادت زای آن عمل کنند که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در این باره چنین می فرماید:

«فَاللَّهُ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظْتُمْ مِنْ كِتَابِهِ وَاسْتَوَدَعْتُمْ مِنْ حُقُوقِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً وَ لَمْ يَدْعُكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَ لَا عَمَى...؛(1) بندگان خدا از خدا بترسید در آنچه در کتاب خود (قرآن) محافظت و رعایت آن را به شما امر فرموده (در قرآن تدبر و تأمل کنید) و در آنچه از حقوق خویش نزد شما امانت نهاده (از اوامر و نواهی او بیرون نمایید) زیرا خداوند سبحان شما را بیهوده نیافریده و مهمل و بیکار رها نکرده و شما را در نادانی و کوری (گمراهی) وانگذاشته است.»

ص: 37

ناگفته نماند که دستیابی به معارف بلند قرآن بدون مراجعه به معصومین و اهل بیت طاهرین: امکان پذیر نخواهد بود.

در حدیث شریف ثقلین که مورد اعتماد فریقین است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خاندان پاکش را مفسر و مبین قرآن معرفی نمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا! (1) من در بین شما دو وزنه گران بها و ارزشمند به امانت می گذارم، ثقل اکبر قرآن مجید و عدل آن ائمه معصومین علیهم السلام، اگر به آن دو پناهنده شوید هرگز گمراه نخواهید شد».

ص: 38

آیا انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها به دست خداست؟

خداوند متعال هیچ گاه زمین را خالی از حجت قرار نمی دهد و همواره حجتش را در بین مردم گذاشته تا مردم را به سمت فضیلت و سعادت هدایت نمایند. با توجه به خطیر بودن جایگاه رهبری و هدایت امت، خداوند متعال مستقیماً خودش افراد شایسته و برجسته را انتصاب می نماید و اختیار آن را به دست بندگان نسپرده است. زیرا معیار در انتخاب در نزد انسان ها متفاوت است. گاهی به خاطر ثروت و شهرت و ریاست و اغراض دیگر افراد را مقدم می شمارند و ملاک های غلط را ملاحظه می کنند، ولی خداوند متعال در قرآن کریم خط بطلان بر این عقیده کشیده است: خداوند از همه بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد؟ **اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. (1)**

روشن است که رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبائل، بلکه شرط آن قبل از هر چیز آمادگی روحی، پاکی ضمیر، سجایای اصیل انسانی، فکر بلند و اندیشه قوی، و بالاخره تقوا و پرهیزگاری فوق العاده ای در مرحله عصمت است، و وجود این صفات مخصوصاً آمادگی برای مقام عصمت چیزی است که جز خدا نمی داند، و چقدر فرق است میان این شرایط و میان آنچه آن ها فکر می کردند.

ص: 39

جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز تمام صفات و برنامه های او را، به جز وحی و تشریح، دارد. یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم رهبر معنوی و مادی مردم. لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد.

و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خداست و خدا می داند این مقام را در چه جایی قرار دهد، نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شورا.⁽¹⁾

ص:40

1- (1) تفسیر نمونه، ج 5، ص 431.

برای پاسخ به این پرسش به قرآن کریم مراجعه می کنیم که خداوند متعال می فرماید:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (1)

«بگو: ای مردم! من فرستاده ی خداوند به سوی همه ی شما، خدایی که حکومت آسمان ها و زمین از آن او است، معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس به خداوند و پیامبر او ایمان آورید؛ همانا پیامبری که درس نخوانده است، پیامبری که (خودش نیز) به خداوند و گفتار او ایمان دارد، و از او پیروی کنید، باشد که هدایت یابید».

در پاسخ برخی از مستشرقین که می گویند: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در فکر ارشاد مردم منطقه ی خود بود و چون موفقیت یافت، به فکر ارشاد جهانیان افتاد. باید گفت: آیاتی از قرآن، با کلمات همچون: جمعاً؛ کافه، للعالمین، من بلغ و... جهانی

ص: 41

بودن رسالت او را بیان می کند و در مکه و پیش از موفقیت یافتن هم پیامبر همه ی مردم بود، نه آن که بعداً فکر توسعه یافت.

به روایت امام مجتبی علیه السلام جمعی از یهود نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده، گفتند: آیا تو گمان می کنی مثل موسی، پیامبری؟ حضرت پس از اندکی سکوت، فرمود: آری، منم سرور فرزندان آدم و به این افتخار نمی کنم، منم خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده ی پروردگار جهانیان.

پرسیدند: بر چه کسانی مبعوث شده ای؟ عرب یا عجم یا ما؟ آیه فوق نازل شد.

پیامها

1. رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جهانی است. (الیکم جمعياً) و مکتب جهانی، رهبر جهانی لازم دارد. البته رسالت جهانی او نیز مثل هر طرحی، مرحله ای پیش می رود. ابتدا دعوت از عشیره، سپس مردم ام القری، آنگاه همه ی مردم.

2. نبوت، لازمه ی توحید و معاد است. چون خداوند یکتا مالک هستی، است حیات و مرگ هم به دست او است. پس در نتیجه رهبری و هدایت انسان ها هم باید از طرف او باشد: **فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي .**

3. رهبر باید به راه خود ایمان کامل داشته باشد: **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ .**

4. ایمان به خدا و رسول و تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در کنار هم رمز هدایت است. **فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ .**

5. پیروی از قرآن و سنت و سیره، هر دو لازم است. (1)

ص: 42

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امی بود؟

درباره مفهوم «امی» همان طور که گفته شده سه احتمال معروف وجود دارد: نخست این که به معنی درس نخوانده است؛ دوم این که به معنی کسی است که در سرزمین مکه تولد یافته و از مکه برخاسته است؛ سوم این که به معنی کسی است که از میان امت و توده مردم قیام کرده است، ولی معروف تر از همه تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه سازگارتر است.

در این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مکتب نرفته و خط ننوشت، در میان مورخان بحثی نیست و قرآن نیز صریحاً در آیه 48 سوره عنکبوت درباره وضع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از بعثت می گوید:

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْتَابَ الْمُبْتَلُونَ

«پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می خواهند سخنان تو را ابطال کنند، گردد».

اصولاً در محیط حجاز به اندازه ای باسواد کم بود که افراد با سواد کاملاً معروف و شناخته شده بودند. در مکه که مرکز حجاز محسوب می شد، تعداد کسانی که از مردان می توانستند بخوانند و بنویسند از 17 نفر تجاوز نمی کرد و از زنان تنها یک زن بود که سواد خواندن و نوشتن داشت.

مسئلاً در چنین محیطی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد معلمی خواندن و نوشتن را آموخته بود کاملاً معروف و مشهور می شد. و به فرض این که نبوتش را نپذیریم او

چگونه می توانست با صراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کند؟ آیا مردم به او اعتراض نمی کردند که درس خواندن تو مسلّم نیست، این قرینه روشنی بر امی بودن او است. و در هر حال وجود این صفت در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأکیدی در زمینه نبوت او بود تا هرگونه احتمالی جز ارتباط به خداوند و جهان ماوراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد.

این در مورد دوران قبل از نبوت؛ و اما پس از بعثت نیز در هیچ یک از تواریخ نقل نشده است که او خواندن و نوشتن را از کسی فراگرفته باشد. بنابراین به همان حال امی بودن تا پایان عمر باقی ماند.

ولی اشتباه بزرگی که باید در این جا از آن اجتناب کرد، این است که درس نخواندن غیر بی سواد بودن است و کسانی که کلمه «امی» را به معنی «بی سواد» تفسیر می کنند، گویا توجه به این تفاوت ندارند.

هیچ مانعی ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تعلیم الهی، «خواندن» یا «خواندن و نوشتن» را بدانند، بی آن که نزد انسانی فراگرفته باشد، زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت است.

شاهد این سخن آن است که در روایاتی که از امامان اهل بیت علیهم السلام نقل شده می خوانیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می توانست بخواند و یا هم توانایی خواندن داشت و هم توانایی نوشتن.

اما برای این که جایی برای کوچک ترین تردید برای دعوت او نماید از این توانایی استفاده نمی کرد. [\(1\)](#)

ص: 44

آیا پیروی و تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: تنها کسی که در نظام خلقت و جهان هستی لازم است همگان در مقابل دستورات او مطیع باشند و بدون هیچ قید و شرطی اوامر او را بپذیرند، خداوند متعال است. چون همه ی مقدرات به دست او است و ما بنده او. حال اگر کسی را خداوند متعال برای ارشاد و هدایت انتصاب نماید و مسئولیت رهبری امت را به دست وی بسپارد در واقع تبعیت از او اطاعت از خدا و سرپیچی از دستورات او نافرمانی از خدا به شمار می آید.

لذا در قرآن کریم می فرماید:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ. (1)

«بگو: اطاعت خدا و اطاعت فرستاده (او) کنید و اگر سرپیچی کنند خداوند کافران را دوست ندارد».

و اصولاً اطاعت از خدا زمانی معنی و مفهوم اصلی خود را می یابد که تبعیت از فرستاده ی او را داشته باشد و در مقابل دستورات او تسلیم باشد.

بدیهی است ادعای دوستی خدا تنها به صورت زبانی مفید فایده نخواهد بود زمانی این علاقه و محبت عملی می گردد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قانون او احترام بگذارد. نمی شود، رسول را از خدا تفکیک نمود و پیامبر را تنها بگذارد و به بیانات

ص: 45

و کلمات وی بی توجه باشد ولی در عین حال دوستدار خدا باشد این دو هرگز قابل جمع نخواهند بود لذا خداوند دوستی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوستی با خود می داند و هم چنین دشمنی با رسولش را دشمنی با خود می خواند و این امر مسلّم و بدیهی است که فرمود:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (1)

«بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا (هم) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده ی مهربان است».

ص: 46

آیا منصب خطیر نبوت به هرکسی می رسد؟

بسی روشن است که نبوت یکی از اساسی ترین اصول بنیاد اسلام به شمار می آید و از لحاظ شأن و مرتبه دارای ویژگی برجسته ای است که به جهت مهم بودنش به هرکسی سپرده نمی شود، مگر کسانی که دارای شایستگی و صلاحیت کامل باشند که بتوانند تصدی این منصب بسیار مهم را نمایند. علاوه بر انتصاب و برگزیده شدنش از ناحیه خدا باید دارای عصمت باشد. یعنی هیچ گونه لغزش و گمراهی و کژی در اعمال و اقوال او یافت نشود.

بر همین اساس است که خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب فرمود:

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ۖ

«من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم».

ابراهیم به خداوند عرض کرد:

وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ از دودمان من نیز امامانی قرار بده.

خطاب رسید:

قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۖ پیمان من به ستمکاران نمی رسد (تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).

بی تردید این شرائط سخت و مشکل به جهت حساس بودن منصب نبوت و رسالت است. باید از هرگونه اشتباه و آلودگی منزّه باشد تا بتواند به درستی پیغام الهی را اخذ کند و به مردم برساند تا جامعه را از انحراف و اوهام و خرافات نجات دهد.

بسی واضح است که فرستاده الهی تا خود مسلح به سلاح معنویت و علم و ایمان در سطح عالی و فوق العاده نباشد به طور قطع در رسالتش شکست می خورد. زیرا فاقد ارزش ها و کمالات و فضائل نمی تواند قافله بشری را به سمت خوبی ها و ارزش ها سوق دهد و از سقوط در پرتگاه های هوی و هوس و معصیت و ظلمت شهوت رهایی بخشد.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

ما چه نیازی به امام و حجت خدا داریم؟

با توجه به این که انسان همواره به سمت تکامل در حرکت است و برای سعادت وی نیز حد معینی وجود ندارد از این رو انسان های امروز به مراحل جدیدی از علم و فضیلت دست یافته اند که گذشتگان پی نبردند و همین طور برای نسل های آینده یک سری از مسائل نو کشف می شود که برای ما مجهول بود.

بسی روشن است که با این سیر صعودی و جهش علمی در زندگی بشر قهراً کسی باید اسوه باشد و امت را راهبر باشد. شخصیتی فوق العاده و جامع الاطراف که از هر لحاظ بتواند نیازهای فکری و فطری و معنوی را جواب گو باشد و به راحتی معضلات پیچیده را حل نماید.

بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اکرم را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است.

این ها همه در مورد عدم نیاز به دین و آیین جدید است، اما مسأله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد، مسأله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود. به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود، چرا که «تبیین» و «توضیح اصول» و «اعینیت

بخشیدن و تحقق خارجی آن‌ها» بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست. (1)

اگر کسی بگوید ما تنها از نور عقل بهره مند می شویم و توسط راهنمایی و ارشاد این نعمت بزرگ آینده روشن و سعادت آفرین را برای خویش ترسیم می کنیم و محتاج به مراجعه پیشوا و حجت خدا نداریم؟

در پاسخ باید گفت: درست است که عقل یکی از مواهب بسیار ارزشمند الهی به بندگان است و بهترین وسیله جهت درک فضائل و نیل به کمالات به شمار می آید و به تعبیر روایت از آن به پیامبر درونی نام برده اند و در حدیث دیگر می خوانیم که امام رضا علیه السلام فرمود:

«صَدِيقُ كُلِّ امْرِئٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست هر کس عقل او و دشمنش جهل او است». (2)

اما بدون شک با عقل تنها نمی توان رستگار شد و از حجت خدا بی نیاز گشت، زیرا حجت باطنی (عقل) و حجت ظاهری (فرستادگان الهی) هر دو به منزله ی دو بال هستند، هر کدام بدون دیگری قادر به پرواز نیستند بلکه مکمل یک دیگرند. بر همین اساس است که خداوند هیچ گاه زمین را خالی از حجت و رهبر و امام معصوم قرار نداده و پروردگار متعال به مقتضای لطف بر بندگان رهبران و پیشوایان بزرگ و عالی مقام را به عنوان امام قرار داد تا جامعه را به تکامل سوق دهند.

بسی روشن است که هر انسان در طول زندگی به یک اسوه و راهنما نیاز دارد تا او را از بی راهه نجات دهد و روش بندگی را به او بیاموزد. گرچه هر یک از

ص: 50

1- (1) تفسیر نمونه، ج 17، ص 346.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 11، حدیث 4.

انبیای پیشین برای این که انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد، پیش برود، هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند، تا این شایستگی را پیدا کند که نقشه کلی و جامع تمام راه را، به وسیله پیامبر از سوی خداوند بزرگ، در اختیار او بگذارد.

بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیاز به نقشه دیگر نخواهد بود و بر هر انسان فرض است که پیوند هر چه بیشتر را با خاندان رسالت: برقرار سازد و نیاز فطری و معنوی خود را با ارتباط اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارت: کامل گرداند تا آینده روشن و پر فروغی را در سایه معنویت برای خویش ترسیم نماید.

اصولاً اساسی ترین نیاز و احتیاج انسان بعد معنوی او است که باید تغذیه گردد. ائمه اطهار علیهم السلام برای تقویت این جنبه ملکوتی، واسطه فیض هستند که اگر امام معصوم و حجت خدا نبود، فیضی از ناحیه حق تعالی به بندگان داده نمی شد که اگر بخواهیم این وساطت را در قالب تمثیلی ذکر کنیم باید گفت: مثل امام معصوم، مثل نهری است که بین مزرعه و منبع است اگر نهر نباشد، آبی از منبع به مزرعه نمی رسد، در موضوع آب و برق و گاز و خیلی چیزها همین طور است، یعنی اگر سیمی و یا لوله ای نباشد از این ها نمی توان استفاده کرد.

مهم این است که بدانیم خداوند هیچ کاری را بدون سبب و مجری انجام نمی دهد. اهل بیت علیهم السلام اسباب و واسطه های فیض و لطف خداوند هستند. بدون وجود نهر، رسیدن آب از منبع محال است. انتقال خون هم این گونه است. خون قلب که تأمین کننده اصلی است تا از سرخرگ آئورت نگذرد به سایر نقاط نمی رسد. از خداوند هم چیزی بدون واسطه امامان به شما نخواهد رسید، چه بدانید چه ندانید.

مزرعه چه نهر را بشناسد چه نشناسد، بدن ما چه رگ ها و مخصوصاً آنورت را بشناسد یا نشناسد باید این مسیر و مجرا را طی کند. (1)

برای ضرورت نیاز به امام و حجت خدا مناسب است که به بیان گهربار و پرمحتوای حضرت رضا علیه السلام توجه کنیم که فرمود:

«إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ...» (2) همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و منزلتش عالی تر و مکانش منیع تر و عمقش گودتر از آن است که مردم با عقل خود به آن رسند یا به آراءشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند».

امامت مقامی است که خداوند عزوجل بعد از رتبه نبوت و خلت در مرتبه سوم به ابراهیم علیه السلام اختصاص داده و به آن فضیلت مشرفش ساخته و نامش را بلند و استوار نموده.

امامت خلافت خدا و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و میراث امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.

و فرمود: امامت زمام دین و مایه سربلندی مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.

ص: 52

1- (1) تمثیلات، ج 2، ص 164.

2- (2) اصول کافی، ج 1، ص 284، ح 1.

امامت ریشه با نمّو اسلام و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها با امام است.

امام است که حلال و حرام خدا را مشخص کند و حدود خدا را به پا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید.

امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فراگیرد و خودش در افق است به نحوی که دستها و دیدگان به آن نرسد. امام ماه تابان، چراغ فروزان، نوردرخشان و ستاره ای است راهنما در شدت تاریکی ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها (یعنی زمان جهل و فتنه و سرگردانی مردم).

امام آب گوارای زمان تشنگی، و رهبر به سوی هدایت و نجات بخش از هلاک است.

تا به این جا که امام هشتم علیه السلام فرمود: «امام امین خداست در میان خلقتش و حجت او بر بندگانش و خلیفه او در بلاد و دعوت کننده به سوی او و دفاع کننده از حقوق او است. امام از گناهان پاک و از عیب ها برکنار است، به دانش مخصوص و به خویشتن داری نشانه دار است، موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است.

امام یگانه ی زمان خود است، کسی به هم طرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، جایگزین ندارد: مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است بی آن که خود او در طلبش رفته و به دست آورده باشد، بلکه امتیازی است که خدا به فضل و بخشش به او عنایت فرموده.

کیست که امام را بتواند بشناسد یا انتخاب امام برای او ممکن باشد، هیئات، در این جا خردها گم گشته، خویشتن دارها بی راهه رفته و عقل ها سرگردان و...

چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد یا مطلبی از امر امام را فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟! ممکن نیست. (1)

آری! ضرورت امام برای جامعه مانند نیاز بدن به قلب است که اگر کسی قلبش بیمار باشد تمام بدنش پژمرده می‌گردد. هم چنین امام اگر در جامعه نباشد و ایمان و اخلاص و اخلاق را تزریق نکند و به پیکره آن نرساند امت همواره به انحطاط و سقوط کشیده می‌شوند و جسمی بی‌جان و ظاهری بی‌محتوا خواهند بود.

ص: 54

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 198، حدیث 1.

چرا امامت بالاترین منصب الهی معرفی شده و چه راه‌هایی برای شناخت امام وجود دارد؟

اشاره

از مسائل مهم و زیربنایی که اسلام بر آن تأکید فراوان ورزیده و افکار عمومی را متوجه آن ساخته اصل «امامت» است که برای هیچ یک از واجبات دین به این مقدار سفارش نشده، زیرا قبولی اعمال و پذیرفته شدن آن بستگی به دارا بودن ولایت و معتقد بودن به امامت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

هر قدر این وابستگی بیشتر باشد راه ارتباط و شناخت افزون تر خواهد شد. برای پاسخ به پرسش فوق به روایت جالب و ارزشمندی می‌رسیم که از حضرت امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده‌اند:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»⁽¹⁾.

اسلام بر پنج پایه بنا شده اقامه ی نماز، ادای زکات، حج، روزه و ولایت در چهار پایه اول به حسب وضعیت افراد تغییراتی داده می‌شود. اگر کسی مالی که زکات بر آن تعلق می‌گیرد نداشت زکات بر او واجب نیست. و اگر استطاعت و قدرت مالی نداشت حج بر او واجب نمی‌شود، هم چنین فرد بیمار که تحمل روزه گرفتن را ندارد، روزه نمی‌گیرد و شخص ناتوان که قادر به ایستاده نماز خواندن

ص: 55

نیست با تکیه به عصا یا اعتماد به ستون یا نشسته نماز را می خواند. اما پنجم که ولایت (خاندان پیامبر گرامی) است در همه حالات لازم است، چه سالم باشد چه مریض، صاحب مال باشد یا فقیر.

از این حدیث شریف به خوبی استفاده می شود که مسأله ی امامت در صدر برنامه های دینی قرار دارد به جهت آن که تمام احکام اسلام و واجبات دین وابسته به «امامت و ولایت» است.

بر همین اساس پروردگار متعال در هر عصر و زمان فردی شایسته و معصوم را برای رهبری جامعه انتخاب می کند تا زمام امور امت را به عهده گرفته و مردم را با آیین دین و تعلیمات صحیح مکتب آگاه سازد و معنویت و اخلاق را که جزء ضروری ترین نیازهای بشر است، به آنان تزریق نموده و پیوسته مردم را به فضیلت سوق و از بدی ها و پلیدی ها دور گرداند و ارزش ها را در این امت حاکم نماید و پرده ی جهل و اوهام را از دیدگان شان کنار زده و آنان را به خداشناسی و خداپرستی که میثاق فطری بشر است متذکر می نماید.

در این باره امام امیر مؤمنان علی علیه السلام چه زیبا می فرماید:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِنْ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مِنْ نَسِيَةِ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ...؛ پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جلی (وفطری) بود بطلبد و به نعمت فراموش شده (توحید فطری) یادآوری شان کنند و از راه تبلیغ با ایشان گفت وگو نمایند و عقل های پنهان شده را (که در زیر غبار کفر پوشیده و بر اثر تاریکی ضلالت و گمراهی مستور گردیده)

خلاصه جایگاه خطیر و منصب امامت به خاطر رسالت سنگین و مهمی است که خداوند متعال برای امامان معصوم علیهم السلام معین فرموده و به لحاظ اهمیت ویژه آن تنها این برگزیدگان و نخبگان الهی می توانند به این وظایف سنگین جامه عمل بپوشانند و هرگز افراد عادی توان و قدرت انجام چنین حرکت عظیم فکری و فرهنگی را ندارند. باید خدا را شکر کرد که دوازده نفر امام یکی پس از دیگری بدون این که در مکتب عالمی زانو بزنند، در جوانی و پیری، در خانه و زندان، در سفر و حضر، در صلح و جنگ در مرأی و منظر مردم بودند که دانشمندان زمان از دور و نزدیک به محضرشان رسیدند و هرگونه سؤالی از مشکل و آسان، از دنیا و عقبی، از زمین و آسمان، از محسوس و معقول، از گذشته و آینده، از ایشان پرسیدند و آن ها نیز همه را پاسخ گفتند و قسمتی از آن پرسش و پاسخ ها نوشته شد و برای قضاوت امروز ما باقی ماند.

ما در ذخائر گرانبهای خود می بینیم که دانشمندان یهود و نصارا، مجوس و غیره به نام ابن ابی العوجا و ابن مقفع و جاثلیق و دیصانی و رأس الجالوت و ابوحنیفه و مانند این ها با مغزی متکبر و مغرور به محضر ائمه هدی علیهم السلام رسیده و سؤالاتی پر مغز و مشکل نموده اند ولی پاسخ ائمه علیهم السلام گاهی آن مشکلات را گره به گره باز کرده و گاهی چون خورشیدی تابان طلوع کرده و ظلمت متراکم شک و شبهه را یک مرتبه محو و نابود کرده است و سؤال کنندگان مغرور بعضی تسلیم شده و ایمان آورده اند و برخی با سکوت و خاموشی و خجالت و شرمساری از مجلس برخاسته اند.

ص: 57

آری! ائمه معصومین علیهم السلام از هر جهت اسوه و نمونه بودند، بیش از دویست سال این رهبران الهی در میان مردم زندگی کردند. اما احدی نتوانست - العیاذ باللہ - لغزشی بر آن ها بگیرد. (1)

برای تبیین مطلب سزاوار است به بیان گران قدر امام صادق علیه السلام که صفات امامان معصوم علیهم السلام را ذکر نموده اشاره کنیم.

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْضَحَ بِأَيِّمِهِ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا عَنْ دِينِهِ وَأَبْدَجَ بِهِمْ عَنْ سَبِيلِ مِنْهَا جِهَةٍ وَفَتَحَ بِهِمْ عَنْ بَاطِنِ يَتَابِعِ عِلْمِهِ...؛ همانا خدای عزوجل به وسیله ائمه هدی از اهل بیت پیغمبر ما علیهم السلام دینش را آشکار ساخت و راهش را روشن نمود و برای آنان باطن چشمه های علمش را گشود، هرکه از امت محمد حق واجب امامش را بشناسد طعم و شیرینی ایمانش را بیابد و فضل خرمی اسلامش را بداند زیرا خدای تبارک و تعالی امام را به پیشوائی خلقش منصوب کرده و بر روزی خواران اهل جهانش حجت قرار داده و تاج و قارش را بر سر آن ها نهاده و از نور جباریتش بدو افکنده با رشته الهی تا آسمان کشیده که فیوضات خدا از او منقطع نشود و آنچه نزد خداست جز از طریق وسائل او، به دست نیاید.»

ص: 58

«وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الْعِبَادِ إِلَّا بِمَعْرِفَتِهِ...؛ و خداوند اعمال بندگان را جز با معرفت او (یعنی امامان معصوم علیهم السلام) نپذیرد».(1)

این است سیمای منتخبین و برگزیدگان خدای سبحان که دارای امتیازات و کمالات ویژه و منحصر به فردند که خداوند به آنان عطا فرموده و مکرر از آنان به عظمت یاد نموده و به عنوان حافظان و حامیان دین اعلام کرده و آنان را واسطه بین خود و مخلوقات قرار داده.

بسی واضح است که اگر ولی الله مطلق و جانشین پیامبر گرامی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد طاهرینش نبودند زمین به اهلس توجهی نمی کرد و آن ها را فرو می برد و همه چیز در هم می ریخت. روی همین اصل حسین بن ابی اعلاء گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

«تَبَقَى الْأَرْضُ بَعْدَ إِمَامٍ؟ قَالَ: لَا؛ أَيَا زَمِينٍ بَدُونِ إِمَامٍ وَ حِجَّتِ خُدا بَاقِي مِي مَانَد؟ فَرَمُودُنْد: نَه».(2)

واما نشانه هایی که به وسیله آن ها می توان امام را شناخت:

امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین گردد، زیرا:

یکم: امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

دوم: افرادی که رنگ ستم به خود نگرفته اند و در زندگی آن ها نقطه تاریکی از ظلم - اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران - و حتی یک لحظه بت پرستی

ص: 59

1- (1) اصول کافی، ج 1، ص 203، ح 2.

2- (2) همان، ج 1، ص 178، ح 4.

وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد. آیا کسی جز خداوند می تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟(1)

نشانه دیگر این که امام هر چه می گوید از طرف خدا می گوید. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: امام در قرآن مجید دو گونه است.

در یک جا خداوند می فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا 2 «یعنی به امر خدا نه به امر مردم».

امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند. و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند، ولی در جای دیگر می فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ... 3 «ما آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند.»

فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند و مطابق هوس های خود و بر ضد کتاب خدا عمل می نمایند.

و این است معیار و محک برای شناسائی امام حق از امام باطل.(2) علامت های دیگر که در امام علیه السلام وجود دارد عبارتند از:

عالم ترین، حکیم ترین، باتقواترین، بردبارترین، شجاع ترین، سخی ترین و عابدترین و زاهدترین و متواضع ترین و با اخلاق ترین است و از هر جهت نمونه و بی نظیرند که خداوند آنان را برای همگان اسوه قرار داده است.

ص: 60

1- (1) تفسیر نمونه، ج 1، ص 444.

2- (4) تفسیر نمونه، ج 13، ص 457.

آیا مردم در تعیین و انتخاب امام علیه السلام می توانند نقشی داشته باشند؟

اشاره

بر اساس آیات قرآن و روایات فراوان نصب امام علیه السلام منحصرأً از آن پروردگار است و کسی را در این گزینش حقی نیست، به جهت اهمیت امامت و جایگاه ویژه آن، انتصابی شده نه انتخابی.

برای تبیین مطلب به حدیث ارزشمند امام باقر علیه السلام مراجعه می کنیم که ابوبصیر می گوید: خدمت امام پنجم نشسته بودم که مردی آمد به حضرت عرض کرد:

«حَدَّثَنِي عَنْ وِلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اللَّهَ أَوْ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ: وَيْحَكَ...؛ مرا از ولایت و امامت (جدّ بزرگوارتان) علی بن ابی طالب علیه السلام خبر ده که آن جناب از ناحیه خدا برگزیده شد یا از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟ امام پنجم خشمگین شد و فرمود: وای بر تو! پیغمبر از خدا بیمناک تر از آن است چیزی را که خدا

دستورش نداده بگوید، ولایت علی علیه السلام را خدا واجب ساخت، چنان که نماز و زکات و روزه و حج را واجب ساخت» (1).

حال چگونه می توان پذیرفت مسأله ای به این حساسیت و اهمیت و به لحاظ سرنوشت ساز بودنش در تعالی و رشد جامعه و هدایت امت، به دست مردم سپرده شود و آن ها در تعیین امام نقش داشته باشند.

آری! خداوند که به مصالح بندگان واقف است و آگاهی مطلق دارد می داند چه کسانی را برگزیند و آن ها را امام بر امت گرداند، افراد برگزیده و در سطح فوق العاده عالی که حتی یک لحظه از مدار مستقیم معنویت بیرون نرفته و مهم تر آن که دارای عصمت علمی و عملی و فکری باشند که بدون شک آن برگزیدگان امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش هستند، به دلیل آن که خداوند در سوره بقره می فرماید:

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا²

«(خطاب به ابراهیم) من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم».

حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از آزمایش ها و ابتلائات فراوان به مقام امامت برگزیده شد، از خداوند تقاضا نمود که این منصب رهبری و امامت به ذریه و نسل او نیز برسد. اما خداوند در جواب پاسخ داد: مقام امامت، عهد و پیمان من است که به ظالم نمی رسد، اگر افرادی از ذریه تو به خود و یا دیگران ظلم کرده باشند هرگز به مقام امامت نخواهند رسید. زیرا مقام امامت و رهبری بالاتر از نبوت و رسالت است نبی کسی است که خبر را دریافت می کند. رسول مأمور ابلاغ خبر

ص: 62

دریافتی است و اما امام مأمور به اجرای دستورات است و ناگفته پیداست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر مقام رسالت مقام امامت را نیز داشت.

ابراهیم علیه السلام تنها به طور غیر مستقیم به همه می فهماند که اگر به راستی او را قبول دارید، دست از شرک برداشته و هم مانند او تسلیم محض اوامر الهی باشید.

پیام ها و نکته ها:

1. امامت مقامی رفیع و از مناصب الهی است. امام حتماً باید از طرف خداوند منصوب شود. (انی جاعلک)
2. منشأ امامت وراثت نیست، لیاقت است. لیاقت ها با شعار اثبات نمی شود بلکه با پیروزی در امتحانات الهی ثابت می گردد. (علی بن ابی طالب و خاندان طاهرینش علیهم السلام با امتحانات بزرگ الهی رو به رو شدند و در تمام آن موارد پیروز و سربلند بودند و تاقیامت برای همگان اسوه و نمونه شدند.)
3. امامت عهد الهی است و همیشه باید این عهد میان خدا و مردم باشد. (عهدی).
4. از مهم ترین شرایط رهبری عدالت و حسن سابقه است. هرکس سابقه شرک (ظلم بزرگ) داشته باشد لایق امامت نیست.
5. این آیه یکی از آیاتی است که پشتوانه فکری و اعتقادی شیعه است که امام علیه السلام باید معصوم و کسی که لقب ظالم بر او صدق کند به مقام امامت نخواهد رسید.

6. این آیه مقام امامت را (عهدی) گفته، پس آیه «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» یعنی اگر شما به امامی که من تعیین کردم وفادار بودید و اطاعت کردید من نیز به نصرت و یاری که قول داده ام وفا خواهم کرد. [\(1\)](#)

ص: 64

1- (1) تفسیر نور، ج 1، ص 253-254.

چرا این شرایط سخت و مشکل را برای امام و جانشین پیامبر وضع کرده اند؟

در جواب باید گفت: نظر به این که امام و حجت خدا می خواهد احکام اسلام را در جامعه حاکم سازد باید دارای این صفات برجسته باشد به آن پایه که در رساندن پیام الهی به مردم امین باشد تا بتواند امت را از ظلمت به نور و از آلودگی به پاکی رهنمون باشد.

مهم تر این که رهبر و امام با هدایت گری و برنامه های احیاگرش می خواهد تحول فکری و فرهنگی به وجود آورد تا انسان ها به مقامات عالیه نائل گردند. بسی روشن است شخصی می تواند این انقلاب درونی را ایجاد کند که خودش مجسمه تمام خوبی ها و آینه تمام نمای فضائل و کمالات باشد و تا مسلح به سلاح علم و ایمان خیلی زیاد نباشد چنین اثرات سودمندی به وجود نمی آید.

بر همین اساس خداوند متعال برای پیشوای امت شرایط سخت را وضع نموده تا اعمالش برای مردم الگو و نمونه باشد. زیرا شخصی که خودش فاقد ارزش ها و بینش های دینی و کمالات معنوی باشد معنی ندارد که نقش هدایت گر را داشته باشد و به عنوان برگزیده معرفی گردد.

لذا خداوند متعال این مطلب را در قرآن کریم به صورت بسیار زیبا بیان فرموده است:

... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. (1)

«آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کسی که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟».

پس معلوم شد که جانشین پیامبر باید دارای همه خوبی ها و نیکی ها و کمالات باشد؛ زیرا امامت امت به جهت حساس بودن سرنوشت سازش به عهده هر کس گذاشته نمی شود چون غیر از حضرات معصومین علیهم السلام هیچ کس واجد صفات برجسته و فوق العاده نیست و مصون از خطا و لغزش نمی باشد.

و اصولاً معقول نیست که شخص فاقد شیء معطی آن باشد یعنی کسی که خودش احتیاج به هدایت گر و راهنما دارد چگونه می تواند هادی و روشنگر باشد و مسئولیت ارشاد و اصلاح جامعه را عهده دار گردد و رأی و نظرش مطاع باشد، بدون شک این با نظام احسن و حکمت اتقن پروردگار متعال سازش ندارد.

بنابراین منصب امامت تنها به کسی می رسد که از هر لحاظ سرآمد و برتر و بی نظیر باشد تا بتواند جامعه را از هرج و مرج و انحراف و گرایش در گرداب برهاند. از آن جا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام فوق العاده پر مسئولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می گردد که لیاقت این مقام سلب گردد.

لذا در احادیث می خوانیم که امامان علیهم السلام برای اثبات انحصار خلافت بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام به آیه:

ص: 66

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. 1

«(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او به خوبی از عهده آزمایش برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند). استدلال می کردند»⁽¹⁾.

برای تبیین مطلب سزاوار است به حدیث شریفی که ذیل آیه تطهیر نقل شده توجه شود.

نقل شده هنگام نزول آیه تطهیر⁽²⁾ ام سلمه که یکی از همسران پیامبر گرامی بود در آن جا حاضر بود عرض کرد آیا من هم جزء اهل بیت علیهم السلام هستم یا نه؟ پیامبر گرامی در جواب فرمود:

تورا به خیر است و از همسران پیامبری، ام سلمه اضافه می کند که در آن جا جز پیامبر و حضرت علی بن ابی طالب و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام شخص دیگری نبود.⁽³⁾

ص: 67

1- (2) تفسیر نمونه، ج 1، ص 443.

2- (3) احزاب/ 33.

3- (4) مصباح الهدایه فی اثبات الولاية، ص 196.

چرا امام باید معصوم باشد؟

طبق عقیده شیعه امامیه دارا بودن عصمت و مصونیت از گناه یکی از ضروری ترین شرایط به شمار می آید و این شرط قبل از آن که یک حکم شرعی و اسلامی باشد حکمی عقلی بلکه فطری است. زیرا هر انسانی در فطرت خود به خوبی می یابد که شخصیتی می تواند به عنوان جانشین پیامبرگرامی معرفی شود و این ریاست جهانی و فراگیر را عهده دار گردد که واجد تمام خصوصیات و صفات برجسته و متعالی باشد و مهم تر از همه این که در برابر گناه مصونیت داشته باشد. نه تنها معصیت بلکه به کار مکروه و مرجوح نیز مبتلا نگردد تا بتواند باقول و کردارش اثر مثبت در امت بگذارد.

بدیهی است که هر انسان شایسته و پرهیزگار به هر درجه از فضیلت کمال هم که نائل گردد ممکن نیست حائز مقام امامت و پیشوای امت منصوب گردد. بدون شک غیر معصوم توان انجام رسالت الهی و اجرا نمودن فرامین نبوی را نداشته و مقتدا بودنش برای مردمان لغو است و این محذور شرعی منع عقلی را نیز به دنبال دارد.

امکان ندارد شخص خاطی و مبتلا به معاصی بر فرد عالی حکمران باشد. عقل حکم می کند تا برتر وجود دارد به سراغ ادون و فرومایه و اسیر نفس و کسی که صفت عصمت را ندارد، نرود.

آری! معصوم و جانشین پیامبرگرامی از این موهبت بزرگ الهی برخوردار است. لذا از هر جهت مافوق تمام بشر است و بکلی و جزئی ترین رموز و اسرار خلقت آگاهی تام دارد.

برهمن اساس بر همه مردمان واجب است در هر رتبه و شأنیت که هستند برای انجام کارها و به دست آوردن معیار صحیح برای برنامه ها به انسان برتر و مافوق بشر یعنی امام معصوم مراجعه کنند.

حال اگر از طرف افراد ناآگاه و غافل شبهه ای مطرح شود که ما با صلاح دید و مشورت مسأله عصمت و دارا بودن مصونیت از گناه را در جانشینی پیامبر گرامی نادیده می گیریم و تصدی مقام منیع رهبری امت را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای فرد غیر معصوم تجویز می کنیم؟!!

بسی جای تأسف و تعجب است که کسی چنین طرز تفکر باطل و واهی را داشته باشد چطور می شود با حکم صریح عقل مخالفت نمود و صریح وجدان را بر لزوم عصمت نادیده انگاشت؟!!

بدون شک حکم عقل در همه موارد قابل اجرا است مگر می شود گاهی به خاطر مصلحت اندیشی بگوییم حکم عقل را استثنا می کنیم و قطعیت آن را تخصیص زده و نادیده می شماریم.

این نظریه برخاسته از جهل و غفلت است. زیرا انسان عاقل که اندک تأمل و دقتی داشته باشد به خوبی می فهمد که شرط عصمت برای امامت امت یک شرط جعلی و قراردادی و اعتباری نیست که با صلاح دید و مشورت و تغییر و گذشت زمان قابل حذف باشد بلکه حکم ثابت و لایتغیر الهی است که هرگز قابل حذف و نادیده انگاشتن نیست.

زیرا خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۗ 1

«خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او به خوبی از عهده آزمایش برآمد.»

و خداوند فرمود:

قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ 2.

«من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند.)»

زمانی که انسان نقش ائمه هدی علیهم السلام را در احیای دین و احیای فرهنگ سید المرسلین مشاهده می کند به خوبی می فهمد که انجام چنین برنامه های معنوی و تحولات فکری و انقلاب درونی، در جامعه منحصرأباً به دست معصوم صورت می پذیرد و غیر معصوم توان پیاده کردن چنین اهداف معنوی و طرح های ایده آل و ملکوتی را ندارد.

اصولاً معنا و محتوای هدایت و ارشاد، زمانی تحقق می یابد که به دست توانای جانشین الهی صورت پذیرد با این نشانه که مصونیت تام از خطا و گناه داشته و دارای عصمت مطلقه از ناحیه خدا باشد و پیامبر نیز وی را به صلاحیت و هدایت گری امت معرفی نموده باشد.

با این شرایط هرگز برای مؤمنین مقبول نخواهد بود که فرد غیر معصوم که فاقد تمام فضائل و مکارم باشد متصدی این مهم گردد و این بر خلاف قانون

عقل و شرع است که مرجوح بر راجح و مفضول بر فاضل مقدم گردد و دیگر این که نقض غرض حاصل می شود چون خداوند می خواهد مردم از یک الگو و اسوه بهره مند گردند و زندگی خویش را بر اساس دستورات وی هماهنگ سازند. در صورتی که او واجد کمالات و خصال نیکو نباشد نقش هدایت گری و اسوه و مربی مفقود می شود و هدفی که جهان به خاطر آن خلق که بیش و علم و فضائل و مکرمت های دینی است همگی به بوته فراموشی سپرده می شود و این با حکمت باری تعالی مطابقت ندارد.

در حدیث ارزشمندی می خوانیم که امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«الإمامُ مِنَّا لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا وَ لَيْسَتْ الْعِصْمَةُ فِي ظَاهِرِ الْخَلْقِ فَيَعْرِفُ بِهَا فَلِذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَنْصُوصًا؛ (1) امامت تنها به دست کسی سپرده می شود که معصوم باشد (از اشتباهات فکری و عملی محفوظ باشد) و دارا بودن مقام عصمت صفت ظاهری نیست که از افراد شناخته شود بلکه تنها به تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.»

ص: 72

1- (1) معانی الأخبار، ص 132، ح 1؛ بحار الانوار، ج 25، ص 194.

به چند آیه از قرآن کریم که دلالت بر گستردگی علم و آگاهی فوق العاده امامان معصوم علیهم السلام دارد اشاره نمایید؟

اشاره

آیات فراوانی در کلام الله مجید داریم که به وضوح جایگاه رفیع پیشوایان دینی را بازگو می کند و تصریح دارد که علم همه کتاب نزد پیامبر اکرم و اهل بیت طاهرین: می باشد، و این فضیلت نیز همچون صدها فضایل دیگر مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیاء گرامی ایشان است به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم.

1. شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال: مراد از آیه شریفه قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ 1 «گفت آن که نزد او دانشی از علم کتاب بود».

- چه کسی می باشد او اعلم است که در این آیه ذکر شده - یا کسی که مراد از آیه شریفه مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ 2 است؟ در پاسخ فرمود: علم کسی که مراد

از آیه شریفه اوّل است (1) علم کسی که منظور از آیه شریفه دوم (2) است، برابر نمی باشد مگر به قدر تری بال مگسی از دریا... منظور از آیه 40 سوره نمل، آصف

ص: 73

1- (3) نمل / 40.

2- (4) رعد / 43.

بن برخیا است که عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ. قطره ای از علم کتاب در نزد وی بود که توانست کار خارق العاده انجام دهد و تاج و تخت بلقیس را از سبأ نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر کند، اما کسی که در نزد وی «علم الکتاب» است که آیه 43 سوره مبارکه رعد بر آن دلالت می کند، در چه پایه از علم و دانش قرار دارد، باید اقرار نمود که عاجز از اوج مقام و فضیلت آنان هستیم و عقل ما توان فهم جایگاه رفیع آن بزرگواران را ندارد.

در حدیث دیگری می خوانیم که سدیر صیرفی در ضمن حدیث مفصلی گفت: من و ابوبصیر و میسر، بودیم در خدمت حضرت صادق علیه السلام پس از گفت و گوی راجع به علم غیب فرمود: ای سدیر! آیا قرآن می خوانی؟ عرض کردم: فدایت شوم؛ بلی. فرمود: آیا یافتی در آنچه خواندی از قرآن این آیه شریفه را: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ 1 عرض کردم: فدایت شوم، خوانده ام این آیه را. فرمود: آیا شناختی آن شخص را، و دانستی چه مقدار از علم کتاب نزد او بود؟

عرض کردم بفرمایید تا بدانم. فرمود: علمی که نزد آن مرد (آصف بن برخیا) از کتاب بود، به مقدار قطره ای از باران در دریا بود. این چه مقدار از علم کتاب است؟

عرض کردم: فدایت گردم، چه بسیار اندک است این مقدار. فرمود: چه بسیار زیاد است چیزی را که خداوند متعال او را علم بنامد، سپس فرمود: ای سدیر! آیا یافتی در آنچه خواندی از قرآن این آیه شریفه را: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ 2

عرض کردم: فدایت شوم خوانده ام این آیه را، پس با دست اشاره به سینه ی مبارک خود کرد و فرمود: به خدا قسم! همه علم کتاب نزد ما است و این جمله را سه مرتبه تکرار نمودند. (1)

راسخون در علم چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید در دو مورد، این تعبیر به کار رفته است. یکی در آیه 7 سوره آل عمران و دیگری در سوره نساء آیه 162 آنجا که می فرماید:

لَكِنَّ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ .

«دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از امر تو نازل گردیده ایمان می آوردند».

همان طور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن کسانی هستند که در علم و دانش ثابت قدم و صاحب نظرند.

البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آن ها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعاً در درجه اول در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود، قبل از همه، نظرها متوجه آنان می شود.

و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ تفسیر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام شده روی همین نظر است، زیرا آیات و کلمات

ص: 75

قرآن مفاهیم وسیعی دارند که در میان مصادیق آن افراد نمونه و فوق العاده ای دیده می شود که گاهی در تفسیر تنها از آنان نام می برند.

در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمودند:

«پیامبر خدا بزرگترین راسخان در علم بود و تمام آنچه خداوند بر او نازل کرده بود از تأویل و تنزیل قرآن می دانست، خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تأویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه این ها را می دانستند»⁽¹⁾.

ص: 76

1- (1) تفسیر نمونه، ج 2، ص 326.

مضمون حدیث منزلت چیست؟ و چرا از بین انبیا حضرت موسی و هارون ذکر شده اند؟

از جمله احادیث معتبره که در نزد شیعه و سنی مسلم و قطعی است حدیث منزلت می باشد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبت های مختلف فرمودند:

«أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؛ أَي عَلِيٌّ تُوْبِرُ لِي مِنْ مِثْلِ هَارُونَ لِمُوسَى هَسْتِي، مَكْرَ لِي أَنْ يَكُونَ بِمِثْرِ بَعْدِي مِنْ نَحْوِ هَارُونَ» (1).

با توجه به این که پیامبران اولوالعزم اوصیائی داشته اند، این سؤال پیش می آید که چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بیان خلافت علی علیه السلام او را تشبیه به حضرت هارون می فرماید: نه به دیگر اوصیا علیهم السلام.

پاسخ این پرسش را با بررسی در آیات قرآنی، و کیفیت رسالت حضرت موسی و شریک بودن حضرت هارون در تبلیغ و اجرای امر رسالت می توان دریافت. در چند مورد از قرآن حکایت شده که حضرت موسی علیه السلام از خداوند متعال درخواست نموده که هارون را وزیر او و شریک و کمک در امر رسالت خود قرار دهد که در قرآن کریم آمده است:

ص: 77

وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ * هَارُوْنَ اَخِيْ * اَشْدُّ بِهٖ اُزْرِيْ * وَاشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِيْ 1

«و قرار بده برای من وزیری از بستگانم، هارون برادرم را محکم کن با او پشت مرا و شریک کن او را در کار من».

قَالَ قَدْ اُوْتِيْتَ سُوْلَكَ يَا مُوسٰى 2

«به تحقیق داده شدی آنچه را که خواستی ای موسی!»

پس از آن که حضرت موسی علیه السلام از درگاه ربوبی تقاضا کرد، که هارون را همراه او بفرستد که او را کمک کند خداوند متعال دعای او را مستجاب نموده و فرمود:

«قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيكَ؛ (1) به زودی محکم کنیم بازویت را به برادرت».

در سوره صافات خداوند نام چند تن از انبیا را می برد و داستان رسالت و سرگذشت هریک را جداگانه و به طور اختصار حکایت می کند و به هریک درود می فرستد و برای هریک پرونده ای جداگانه ترتیب می دهد.

اما نوبت که به حضرت موسی علیه السلام می رسد، او را همه جا با هارون نام می برد، و داستان رسالت و تبلیغ آن را از هردو ذکر می کند، و به آن دو باهم درود می فرستد و بالاخره برای هردو یک پرونده تشکیل می دهد بدین قرار:

ص: 78

1- (3) بحار الانوار، ج 13، ص 13، باب 2.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ 1

«و به تحقیق منت نهادیم بر موسی و هارون».

و بعد می فرماید:

سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ 2

«درود باد بر موسی و هارون».

از مجموع آیات استفاده می شود که حضرت هارون هم وزیر، هم پشتیبان، هم نیروی بازو و مهم تر از همه این که اساساً شریک در کار رسالت حضرت موسی بوده، و بر خلاف سایر انبیاء علیهم السلام که هر یک پرونده جداگانه ای دارند، پرونده او توأم با پرونده حضرت موسی علیه السلام می باشد و هر دو یک پرونده دارند.

با این بررسی معلوم شد که تشبیه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به موقعیت هارون علیه السلام، تنها بیان مقام خلافت و ولایت علی علیه السلام نبوده، بلکه مقصود بیان خلافت و ولایت با این امتیازات بوده که وزیر و پشتیبان و شریک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تبلیغ و اجرای رسالت بوده، بلکه بالاتر از معاونت و مشارکت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبق آیه «مباهله»⁽¹⁾ نفس و جان حضرت رسولاکرم می باشد.⁽²⁾ آری! نه تنها جانشین بلکه جان شیرین پیامبر است.

ص: 79

1- (3) آل عمران/ 61.

2- (4) دلائل الولاية، ص 173.

آیا حدیث ثقلین مورد تأیید فریقین است؟

و در صدد بیان چه مطلبی می باشد؟

از آن جایی که پیامبر گرامی دارای مقام عصمت است و از هرگونه خطا و اشتباه مصونیت تام دارد و هر مطلبی را که می گوید به شهادت صریح قرآن وحی است:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. 1

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید * آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است».

پس بر همگان واجب است به بیانات و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کنند و به رهنمودهای دلنشین ایشان گوش جان به سپارند و با تمام وجود خود را برای اجرا نمودن پیام های الهی این معلم بزرگ بشریت آماده سازند.

بدون تردید توجه به اوامر و قوانین طرح شده توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی توجه و عمل نمودن به حکم خدا و از آن طرف مخالفت با گفته پیامبر در واقع تخلف و سرپیچی از قانون خدا به حساب می آید.

ص: 81

اگر کسی اندک تأملی در مقام و عظمت فوق العاده ی پیامبر گرامی بنماید با تمام وجود به تمام گفته های پیامبر احترام می گذارد و به استقبال این آیین و مکتب نوین و روح بخش که بر تمام ادیان برتری دارد می رود.

یکی از آن احادیث معتبر و ارزشمند که جزء میراث عظیم جهان اسلام است و همگان بر صحت آن اقرار دارند روایت شریف «ثقلین» می باشد. با توجه به این که پیامبر علاقه فراوان برای امت و نجات آنان از گمراهی داشتند مکرر در مکرر حدیث ثقلین را گوشزد می نمودند که بعد از ارتحال ملکوتی و وفات جانسوز خودشان مردم به بی راهه نروند، خواسته یا ناخواسته به سمت باطل و تباهی کشیده نشوند.

آن قدر این بیان گران قدر را آشکار نمودند که دیگر برای کسی عذری باقی نماند فرمود:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ (1) من در میان شما دو وزنه سنگین و گران بها به امانت می گذارم، قرآن مجید و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، هرکس به این دو پناهنده شود، هرگز گمراه نخواهد شد، بدانید قرآن و عترت در هر زمان با یک دیگرند و هیچ گاه جدایی بین آن ها نخواهد بود تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند».

نکات مهمی که از حدیث ثقلین استفاده می شود این حدیث خطوط مهمی را در برابر مسلمانان ترسیم می کند که به قسمتی از آن ذیلاً به طور فشرده اشاره می شود:

ص: 82

1- (1) وسائل الشیعه، ج 27، ص 33، ح 33144؛ مصباح الهدایه فی اثبات الولاية، ص 81.

1. قرآن و اهل بیت علیهم السلام همیشه همراه یک دیگرند و جدایی ناپذیرند، و آن ها که طالب حقایق قرآند باید دست به دامن اهل بیت علیهم السلام بزنند.

2. همان گونه که پیروی از قرآن بدون هیچ گونه قید و شرط بر همه مسلمین واجب است پیروی از اهل بیت علیهم السلام نیز بدون قید و شرط واجب می باشد.

3. اهل بیت علیهم السلام معصومند. زیرا جدایی ناپذیر بودن آن ها از قرآن از یک سو، و لزوم پیروی بی قید و شرط از آنان از سوی دیگر، دلیل روشنی بر معصوم بودن آن ها از خطا و اشتباه و گناه است. چرا که اگر آن ها گناه یا خطایی داشتند از قرآن جدا می شدند، و پیروی از آنان، مسلمانان را از ضلالت و گمراهی بیمه نمی کرد، و این که می فرماید: با پیروی از آنان در برابر گمراهی ها مصونیت دارید، دلیل روشنی بر عصمت آن ها است.

4. از همه مهم تر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این برنامه را برای تمام ادوار تاریخ مسلمین تا روز قیامت تنظیم کرده، می فرماید:

«این دو همیشه باهم هستند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند، این به خوبی نشان می دهد که در تمام طول تاریخ اسلام فردی از اهل بیت علیهم السلام به عنوان پیشوای معصوم علیه السلام وجود دارد، و همان گونه که قرآن همیشه چراغ هدایت است آن ها نیز همیشه چراغ هدایتند، پس باید کاوش کنیم و در هر عصر و زمان آن ها را پیدا کنیم».

5. از حدیث شریف ثقلین استفاده می شود که جدا شدن یا پیشی گرفتن از اهل بیت علیهم السلام مایه گمراهی است، و هیچ انتخابی را نباید بر انتخاب آن ها مقدم داشت.

6. آن‌ها از همه افضل و اعلم و برترند. (زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن‌ها را قرین قرآن قرار داد و همین که غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرینش علیهم السلام اشخاص دیگر را ذکر نفرمود خود دلیل قاطع بر تقدم آنان بر همگان است.) آری! هیچ ابهامی در استفاده از این امور، از حدیث تقلین وجود ندارد.

جالب این که «سمهودی» شافعی از علمای معروف قرن نهم و دهم هجری صاحب کتاب «وفاء الوفاء» در یکی از نوشته‌های خود به نام «جواهر العقدين» که درباره حدیث تقلین نگاشته می‌گوید:

«انّ ذلك يفهم وجود من يكون اهلاً للتمسك به من اهل البيت والعترة الطاهرة في كل زمان وجدوا فيه الى قيام الساعة، حتى يتوجه الحث المذكور الى التمسك به كما ان الكتاب العزيز كذا لك؛ این حدیث می‌فهماند که در هر زمانی تا روز قیامت در میان اهل بیت علیهم السلام کسی وجود دارد که شایستگی تمسک و پیروی دارد، همان گونه که قرآن مجید نیز چنین است.» (1)

ص: 84

1- (1) پیام قرآن، ج 9، ص 75.

حدیث «مرغ بریان» از چه کسی نقل شده و چگونه دلالت بر افضلیت علی بن ابی طالب علیه السلام می کند؟

از جمله اخباری که برتری و افضلیت و محبوبیت حضرت امیر علیه السلام را بر سایرین اثبات می کند، خبر «مرغ بریان» است.

انس در بیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: مرغ بریانی را برای حضرت هدیه آوردند: پس چون نهادند پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود: خدایا! بیار نزد من دوست ترین مخلوق خودت را، تا بخورد با من از این مرغ. انس می گوید:

پس در خاطر گذرانیدم که خدایا بگردان این شخص را مردی از انصار.

«قَالَ: فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَعَ الْبَابَ قَرَعًا خَفِيًّا فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ عَلِيٌّ فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى حَاجَةٍ فَأَنْصَرَفَ»

انس می گوید: ناگاه درب را آهسته زدند. پس گفتم: کیست این در زنده؟ گفت: علی هستم گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مهمی مشغول است. بازگشت. انس می گوید: بازگشتم نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم دیدم برای دومین بار می گوید:

«اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ حَتَّى يَأْكُلَ مَعِيَ مِنْ هَذَا الطَّيْرِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ. قَالَ: فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَعَ الْبَابَ».

انس می گوید: در خاطر گذرانیدم که: خدایا! بگردان این شخص را مردی از انصار. انس گفت که: آمد علی علیه السلام و در زد آیا خبر نکردم تو را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مهمی مشغول است. انس گفت که: بازگشتم به جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که باز برای سومین بار می گفت:

«اللَّهُمَّ اِنِّى بِاِحْبَابِ خَلْقِكَ اِلَيْكَ». «فَجَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَرَبَ الْبَابَ ضَرْبًا شَدِيدًا».

پیامبرگرامی که برای بار سوم تکرار کردند ناگاه علی علیه السلام آمد در را شدید کوبید.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: افْتَحْ افْتَحْ افْتَحْ! قَالَ: فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: اللَّهُمَّ وَإِلَيَّ اللَّهُمَّ، وَإِلَيَّ وَإِلَيَّ! اللَّهُمَّ قَالَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَكَلَ مَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ».

پیامبر گرامی به انس که دربان آن حضرت بود فرمود: بگشا، بگشا، بگشا!

انس گفت: چون نظر کرد به سوی علی علیه السلام، گفت: خدایا! به سوی من آمد، خدایا! به سوی من آمد، خدایا! به سوی من آمد.

انس گفت: پس نشست علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس خورد با پیامبر گرامی از آن مرغ.

و در بعضی از روایات مذکور است که پیامبر اکرم به علی علیه السلام فرمود: چه چیز مانع بود که دیر آمدی؟

«قَالَ هَذِهِ تَالِئُهُ وَيَرُدُّنِي أَنَسُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أَنَسُ! مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَدَّ نَعْتِي؟ قَالَ: رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، فَقَالَ لِي يَا أَنَسُ أَوْ فِي الْأَنْصَارِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ؟ أَوْ فِي الْأَنْصَارِ أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ؟» (1)؛ علی علیه السلام در سؤال پیامبر گرامی عرض کرد: این بار سوم است که باز آمدم و انس

ص: 86

مرا برگرداند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای انس چه چیز تو را بر این داشت که چنین کردی؟ انس گفت: امید می داشتم آن که باشد این شخص طلب کرده ی شما، از انصار، پس پیامبرگرمی فرمود: ای انس آیا در گروه انصار برتر از علی علیه السلام هست؟ آیا در انصار فاضل تر از علی بن ابی طالب علیه السلام هست؟

نکته مهم و قابل توجه این است که پیامبر گرمی تصریح بر برتری و افضل بودن علی علیه السلام نمودند، پس امت، زمانی سعادت مند و کامیاب می شوند که به این امانت بزرگ الهی متمسک گردند و الا دچار انحراف و تباهی گشته که در کتاب «غایه المرام» از شیخ طوسی در «امالی» با سلسله سند متصل خود روایت کرده است، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش از جدش حضرت علی بن الحسین علیهما السلام، که فرمودند: در وقتی که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بنا بر صلح با معاویه گذارند، برای برخورد و ملاقات خارج شدند و ملاقات نمودند، و همین که هردو نفر در مجلس اجتماع کردند، معاویه برای ایراد خطبه برخاست و خطبه ای ایراد کرد...

تا آن که گوید: پس حضرت امام حسن علیه السلام خطبه ای انشا کردند و فرمودند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُسْتَحْمِدِ بِالْآلَاءِ وَ تَتَابِعِ النِّعَمَاءِ... تا آخر خطبه طولانی و جامع خود که حاوی بسیاری از مطالب دقیق و عمیق و بیان شرافت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از جمله استشهاد به آیه تطهیر، و آیات دیگر و مطالب تاریخی دیگر است.

و از جمله در ضمن خطبه فرمودند:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا قَطُّ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا...» (1).

ص: 87

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: هیچ گاه طایفه و امتی، امور خود را به دست نسپرده است که در آن طایفه و گروه داناتر و اعلم از او بوده اند، مگر آن که پیوسته امور آن امت رو به خرابی و تباهی می گذارد، تا زمانی که از این کردار برگردند و زمام امور خود را به دست اعلم امت دهند.

و نیز در «غایه المرام» مختصر این خطبه را با سند دیگری از شیخ در «امالی» ذکر کرده است، و عین جمله را درباره لزوم رهبری اعلم امت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. [\(1\)](#)

ص: 88

1- (1) همان، ص 261.

آیا واقعه غدیر خم به فرمان خداوند صورت پذیرفت؟ و محتوای این دستور مهم چه بود؟

یکی از مسائل بسیار مهم که در اسلام اتفاق افتاد و همچون خورشید تابان در پهنه جهان درخشید حادثه عظیم غدیر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین سفر حج خویش مأموریت یافت که یک پیغام بسیار ارزشمند و حساس را که خدا اعلام نموده بود، به مردم برساند و آن پیام معرفی علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان پیشوا و نصب این شخصیت برجسته به عنوان امیر عالم بعد از خودش بود.

برای اهمیت و جایگاه رفیع غدیر همین بس که خداوند به رسول گرامی فرمود: اگر مسأله وصایت و خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام را به مردم نرسانی و بعد از خودت معرفی نکنی تمام زحمات و صدمات طاقت فرسا که در راه ترویج فرهنگ اسلام متحمل شدی همگی از بین خواهد رفت. لذا رسول گرامی با جدیت هرچه تمام تر برای اجرای فرمان الهی مردم را بعد از مراسم حج در وادی غدیر دعوت نمود و دستور خدا را با آن بیان ملکوتی و دل نشین طنین افکن ساخت:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ. 1

«ای پیامبر آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند».

نظر به این که این سفر، آخرین حج پیامبر گرامی محسوب می شد مردم با شور و شوق زائد الوصف پروانه وار گرد شمع فروزان فخر کائنات جمع شده بودند حج آن سال از نظر کمی و کیفی بی سابقه ترین مراسمی بود که تا آن زمان برگزار شد، همراهان رسول معظم را از 90 هزار تا 124 هزار نفر نوشته اند.

اگر کسی بگوید چرا «وادی غدیر» را به عنوان محل اجتماع برگزیده اند؟

در جواب باید گفت: چهار راهی که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا می کند راهی به مدینه در شمال، و راهی به سوی عراق در شرق و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش می رود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهم ترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در مأموریت های موفقیت آمیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، از هم جدا شوند.

روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود که درست هشت روز از عید قربان می گذشت، ناگهان دستور ایستادن از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهایی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط

نصف النهار گذشت. مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز شدند، اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگ های داغ بیابان و اشعه آفتاب، پا و سر آن ها را ناراحت می کرد.

نه سایبانی در صحرا به چشم می خورد و نه سبزه و گیاه و درختی، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه می کردند. جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان می وزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش می کرد.

نماز ظهر تمام شد. مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه های کوچکی که با خود حمل می کردند پناهنده شوند، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد، خود را آماده کنند.

کسانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابه لای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند، لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برفراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار را به جا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:

من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می روم.

من مسئولم شما هم مسئولید. شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟

مردم صدا بلند کردند و گفتند:

نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیراً؛ ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط

خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند تو را جزای خیر دهد.

سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی دهید؟! همه گفتند: آری، گواهی می دهیم.

فرمود: خداوندا گواه باش!

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ گفتند: آری، و به دنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فراگرفت و جز صدای زمزمه ی باد چیزی شنیده نمی شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟

یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون درنگ فرمود: اول ثقل اکبر، کتاب خداست که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شماس، دست از دامن آن بر ندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گران قدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من به پیوندند. از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.

ناگهان مردم دیدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جست و جو می کند و همین که چشمش به علی علیه السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر سپاه اسلام است، در این جا صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساتر و بلندتر شد و فرمود:

«ایها الناس من اولی

ص: 92

بالناس بالمؤمنين من انفسهم» چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آن‌ها سزاوارتر است؟! گفتند: خدا و پیامبر داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آن‌ها از خودشان سزاوارترم (و رأی و نظر من برخواسته آن‌ها مقدم تر می باشد). سپس فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» (1) هرکس من مولا- و رهبر او هستم، علی مولا و رهبر او است. و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن، سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَحَبَّ مَنْ أَحَبَّهُ وَ أَبْغَضَ مَنْ أَبْغَضَهُ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ ادرالحق معه حیث دار» (2).

خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب بدار، آن کس که او را محبوب دارد، و مبعوض بدار آن کس که او را مبعوض دارد، یارانش را یاری کن و آن‌ها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» (3)؛ آگاه باشید همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند.

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پایان رسید، عرق از سر و روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و مردم فرو می ریخت و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند:

ص: 93

1- (1) بحار الانوار، ج 37، ص 125.

2- (2) همان.

3- (3) الکافی، ج 1، ص 187.

... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... 1

«امروز دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَايَ الرَّبِّ وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي؛ خدایند بزرگ است، همان خدایی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خشنود گشت» (1).

ص: 94

1- (2) تفسیر نمونه، ج 5، ص 9-12.

ارزش های راستین و ارزش های دروغین کدامند؟

بدون شک هر انسانی فطرتاً خواهان فضیلت و کمال است و می خواهد شخصیتی با ارزش و مفید باشد لذا برای درک فضایل با تمام وجود تلاش می کند. ولی شناخت ارزش ها با تفاوت فرهنگ ها کاملاً متفاوت است، و گاه ارزش های دروغین جای ارزش های راستین را می گیرند.

گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به «قبیله معروف و معتبری» می دانند و برای تجلیل مقام قبیله و طایفه ی خود دائماً دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن، خود را بزرگ نمایند.

مخصوصاً در میان اقوام جاهلی، افتخار به انساب و قبایل رایج ترین افتخار موهوم بود تا آن جا که هر قبیله ای خود را «قبیله برتر» و هر نژادی خود را «نژاد والاتر» می شمرد، که متأسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.

گروه دیگری مسأله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند و دائماً برای آن تلاش می کنند، در حالی که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمارند. و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام بر می دارند و به ارزشی دل می بندند و آن را ملاک می دانند.

اما از آن جا که این اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آیین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آن ها کشیده و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصاً تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می شمارد، حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش های اخلاقی، قرار نگیرند اهمیت قائل نیست.

و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش «قبیله» از همه ی ارزش ها مهم تر محسوب می شد، اما این بست ساختگی درهم شکست، و انسان را از اسارت «خون» و «قبیله» و «رنگ» و «نژاد» و «مال» و «مقام» و «ثروت» آزاد ساخت و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صفات والایش رهبری کرد.⁽¹⁾ و قرآن خود را به عنوان بهترین قانون برای جداسازی حق از باطل و صحیح از فاسد و واقعیت از پندار معرفی نمود و در تمام عرصه ها انسان ها را به عمل نمودن به ارزش ها و پایبند بودن به فضیلت ها تشویق کرد و بر خودمحوری ها و طغیانگری ها مهر بطلان زد و همه را متوجه زندگی معنوی ساخت. بدون تردید موفقیت زمانی نصیب انسان می گردد که در سایه فیض خداوند سبحان به مقصد عالی ایمان و عرفان قدم بگذارد و ارزش های دینی را محور برنامه ی خویش قرار دهد و از هرگونه غفلت و تمایل به ظواهر فریبنده دنیا دوری گزیند و از ضد ارزش ها فاصله بگیرد و زیبایی ظاهر او را محتوا غافل نسازد. بسی روشن است کارهایی که برگرفته از جهل و نادانی و بقایای شرک شیطانی صورت پذیرد ارمغانی جز پلیدی را به دنبال نخواهد داشت و چقدر زیانبارند کسانی که مفاهیم ضد ارزشی و انحرافی را به خیال این که ارزش و فضیلت است بر می گزینند، که قرآن کریم چه نیکو می فرماید:

ص: 96

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. 1

«بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند. آن‌ها که تلاش‌هایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده با این حال گمان می‌کنند کار نیک آن‌ها می‌دهند!»

مسئلاً مفهوم خسران تنها این نیست که انسان منفعی را از دست بدهد بلکه خسران واقعی آن است که اصل سرمایه را نیز از کف دهد، چه سرمایه‌ای برتر و بالاتر از عقل و هوش و نیروهای خدادادی و عمر و جوانی و سلامت است؟ همین‌ها که محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلوری است از نیروها و قدرت‌های ما.

هنگامی که این نیروها تبدیل به اعمال ویرانگر یا بیهوده‌ای شود گویی همه‌ی آن‌ها گم و نابود شده‌اند، درست به این می‌ماند که انسان سرمایه‌ی عظیمی همراه خود به بازار ببرد اما در وسط راه آن را گم کند و دست خالی برگردد.

البته در صورتی که انسان بداند سرمایه‌خویش را از دست داده‌گرچه خسران کرده، اما خسران خطرناکی نیست، چرا که این زیان درس‌هایی برای آینده به او می‌آموزد که گاهی این درس‌ها معادل آن سرمایه یا بیشتر از آن است و به این ترتیب در واقع چیزی را از دست نداده است.

اما زیان واقعی و خسران مضاعف آن جاست که انسان سرمایه‌های مادی و معنوی خویش را در یک مسیر غلط و انحرافی از دست دهد و گمان کند کار خوبی کرده است، نه از این کوشش‌ها نتیجه‌ای برده، نه از زیانش درسی آموخته، و نه از تکرار این کار در امان است. (1)

ص: 97

اگر کسی به ارزش های راستین راه نیابد و در مسیر کمال دچار اضطراب و شک بشود قهراً به سمت کارهایی می رود که تصور می کند سعادت آور است، در حالی که شیطان اعمال پلید و گناه آلود را برای افراد غافل چنان زینت می دهد که هیچ گونه تردیدی در نقصان آن ندارند و به عنوان نیک به او می نگرند.

چه زبانی از این بالاتر که انسان در انتخاب صحیح از ناصحیح دچار شبهه بشود و نتواند گزینش مثبت داشته باشد. در قرآن کریم وضعیت گروه گمراه که شیطان بر آن ها مسلط شده و به بی راهه کشانده این گونه ترسیم نموده:

فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَوْا لِئِهِمْ يَوْمَ ذَلِكَ لَمُتًا (1).

«و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آن ها را از راه باز داشته و آن ها هدایت نخواهند شد».

آری شیطان آنچنان در وسوسه های خود، مهارت دارد که زشت ترین و بدترین جنایات را گاهی در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد. همان گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آن را به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله مدح و تمجید می کرد، و می گفت: من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک می فرستم تا فردا در یک جنگ به دست دشمن نیفتد.

جایی که ننگین ترین اعمال را در زیر فریبنده ترین ماسک ها بر اثر تزئین و وسوسه شیطان امکان پذیر باشد، حال بقیه کارها روشن است.

و ما امروز نمونه های بسیاری از این تزئینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می بینیم که دزدی ها و غارتگری ها و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می کنند و در زیر لفافه های فریبنده قرار می دهند.

ص: 98

سپس اضافه می کند گروه مشرکان فعلی نیز دنباله رو همان برنامه های انحرافی امت های پیشین اند که شیطان اعمالشان را در نظرشان تزئین داده بود. (1)

نه تنها بر اعمال زشت و ننگین و ضد ارزش خویش ناراحت نبودند بلکه بر خلاف کاری ها و انحرافات مباهات می کردند.

ص: 99

1- (1) تفسیر نمونه، ج 10، ص 284.

چرا تهذیب و خودسازی مورد سفارش فراوان واقع شده؟

اشاره

از مسئولیت های خطیری که در طول زندگی به عهده انسان گذاشته شده و هیچ گاه نباید نسبت به آن غفلت ورزید، مسأله تهذیب نفس است.

اساساً انسانی را می توان موفق و پیروز معرفی کرد که در این مرحله مهم رتبه عالی را کسب نماید و خویشتن را از قید و بند شیطان و شهوت برهاند و در خودسازی و تطهیر و تهذیب درون خود سعی و تلاش کند و اغیار و بیگانگان غاصب را از قلبش بیرون براند تا خانه دلش کانون پذیرش فضیلت ها و نیکی ها گردد.

تطهیر درون از زشتی ها و پلیدی ها و تهذیب نفس از منکرات و آلودگی ها به قدری ضرورت دارد که قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا 1؛

«هرکس نفس خود را پاک و تزکیه کرد، رستگار شد و آن کس که نفس خویش را با گناه آلوده ساخت، نومید و محروم گشت!».

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى 2؛

ص: 101

«به یقین کسی که پاکی جست (و خود را تزکیه کرد) رستگار شد و (آن کس) نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند!».

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ 1؛

«پروردگارا در میان آن ها پیامبری از خودشان مبعوث کن تا آیات تو را بر آن ها بخواند و آن ها را کتاب و حکمت بیاموزد و (از مفسد فکری، اخلاقی و عملی) پاکیزه شان نماید، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری)».

این آیه دعایی دیگر از حضرت ابراهیم علیه السلام را باز گو می کند که بیافر عظمیت فوق العاده ی روح، و ترسیم کننده ی سوز و اخلاص درونی اوست.

با آن که خود در حال حیات و از پیامبران برجسته الهی است، برای نسل های آینده دعا می کند که پروردگارا! در میان مردم و ذریه من پیامبری از خودشان مبعوث کن.

پیام ها و نکته ها

1. یکی از نشانه های روح بلند، دعاها ی انسان است. حضرت ابراهیم علیه السلام برای رهبری الهی قرن های آینده دعا می کند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «انا دعوه ابی ابراهیم علیه السلام» من نتیجه اجابت دعای پدرم ابراهیم علیه السلام هستم که گفت: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ).

2. نیاز به رهبر آسمانی از اساسی ترین نیازهای جامعه بشری است.

3. در قرآن در سه مورد تزکیه بر تعلیم مقدم آمده است. در سه آیه در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام تعلیم بر تزکیه مقدم شده است. گویا تصور حضرت ابراهیم مقدم بودن تعلیم است؛ اما خداوند در اجابت دعا تزکیه را مقدم داشته تا به ابراهیم علیه السلام هشدار دهد که تزکیه با ارزش تر است و تعلیم در مرتبه بعدی است.

4. یادگیری زمانی نتیجه می دهد که همراه با بینش و حکمت، و همراه با تزکیه و تقوا باشد. (1)

«تزکیه» در لغت هم به معنی نمودن، و هم به معنی پاکسازی آمده است. و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه های «علمی» و «عملی» به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر، معرفی شده است.

این نکته مخصوصاً قابل توجه است که علوم بشر محدود است و آمیخته با هزاران نقطه ی ابهام و خطاهای فراوان، و از این گذشته نسبت به آنچه را هم می داند گاهی نمی تواند دقیقاً امیدوار باشد چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است.

این جاست که باید پیامبران، با علوم راستین و خالی از هرگونه خطا که از مبدأ وحی گرفته اند به میان مردم بیایند، خطاهایشان را برطرف سازند، آن جا را که نمی دانند به آن ها بیاموزند و آن را که می دانند به آن ها اطمینان خاطر دهند.

لازم به یادآوری است که نیمی از شخصیت ما را «عقل و خرد» تشکیل می دهد و نیمی را «غرائز و امیال»؛ به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به «تعلیم» داریم، نیاز به «تربیت» هم داریم، هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرائز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند. لذا پیامبران هم معلمند، هم مربی، هم آموزش دهنده اند و هم پرورش دهنده.

ص: 103

«تعلیم» مقدم است یا «تربیت»؟ جالب این که در چهار مورد از قرآن مجید که مسأله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیا، باهم ذکر شده است در سه مورد «تربیت» بر «تعلیم» مقدم شمرده شده است. (1) و تنها در یک مورد «تعلیم» بر «تربیت» مقدم شده است. (2) با این که می دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد، تربیتی صورت نمی گیرد.

بنابراین آن جا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است، و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مسأله هدف بودن آن است، چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است. (3)

تهذیب نفس و وظیفه بزرگ بر عهده انسان ها

هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم تر باشد دلیل بر اهمیت موضوع است. و می دانیم طولانی ترین و مؤکدترین قسم در این سوره (شمس) است. به خصوص این که سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده، و سر انجام روی این مسأله تکیه شده است که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است، و محرومیت و شکست و بدبختی در ترک تزکیه است.

در واقع مهم ترین مسأله زندگی انسان نیز همین مسأله است و در حقیقت قرآن با تعبیر فوق مطلب را بازگو می کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیال ها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسی مسیح است) و نه مانند این ها.

ص: 104

1- (1) بقره آیه 151؛ آل عمران/ 164؛ جمعه/ 2.

2- (2) بقره/ 129.

3- (3) تفسیر نمونه، ج 1، ص 457.

بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است. بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر اجباری است، و نه در سرنوشت های الزامی نه معلول فعالیت های این و آن، بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوا است.

در تواریخ آمده است که همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف علیه السلام مالک خزائن ارض شد و حاکم بر سرزمین مصر گشت، او را ملاقات کرد و گفت:

«ان الحرص والشهوه تصیر الملوک عبیداً، و ان الصبر والتقوی یصیر العبید ملوکاً، فقال یوسف علیه السلام قال الله تعالی: انه من یتق و یصبر فان الله لایضیع اجر المحسنین؛ حرص و شهوت پادشاهان را برده ساخت، و صبر و تقوا بردگان را پادشاه. یوسف علیه السلام سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: هرکس که تقوا و شکیبایی را پیشه کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد».

همین معنا به عبارت دیگری نقل شده که همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب یوسف علیه السلام از آن جا عبور کرد، زلیخا گفت:

«الحمد لله الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیداً، و جعل العبید بطاعتهم ملوکاً؛ شکر خدایی را که پادشاهان را به سبب معصیت برده کرد، و بردگان را به خاطر اطاعت پادشاه».

آری، بندگی نفس، سبب بردگی انسان، و تقوا و تهذیب نفس سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده اند که صاحب ولایت تکوینی شده و می توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و دست به کرامات و خوارق عادات بزنند. [\(1\)](#)

ص: 106

1- (1) همان، ج 27، ص 63.

صبر و استقامت در برابر مشکلات و ناملايمات یکی از برجسته ترین صفات اخلاقی به شمار می آید. زیرا در پرتو صبر و بردباری است که تلخ ها شیرین و سخت ها آسان می گردد.

تاریخ نشان داده است انسان هایی که صابر و شکیبا بوده اند بهتر توانسته اند به هدف و مقصود خویش نایل آیند. لذا در قرآن کریم آیات فراوانی در مدح و منقبت صابرين بیان شده که در سوره رعد می فرماید:

«سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان چه پایان نیک و چه عاقبت خوبی».

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ 1 .

در آیه دیگر نعمت های بهشتی را پاداش سرای دیگر آن ها شمرده است: وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا 2 .

آری! صبر در زمان بروز تلخی ها اگرچه طاقت فرسا و مشقت آور به نظر می رسد اما دارای پیامد شیرین و دلنشین است که تمام رنج ها را گوارا می سازد، مهمتر این که موجب رضایت و خشنودی پروردگار متعال را فراهم می کند که در سوره فصلت می فرماید: فرشتگان بر مؤمنان با استقامت نازل می شوند:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ. (1)

«کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است. سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آن‌ها نازل می‌شوند که نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».

در آیه دیگر چنین آمده است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از صبر و نماز کمک بگیرید»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ 2 .

با این دو نیرو (استقامت و توجه به خدا) به جنگ مشکلات و حوادث سخت بروید که پیروزی از آن شماست.

«زیرا خداوند با صابران است»؛ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ .

به عکس آنچه بعضی تصور می‌کنند «صبر» هرگز به معنی تحمل بدبختی‌ها و تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است.

کمت‌ر موضوعی را در قرآن می‌توان یافت که مانند «صبر» تکرار و مورد تأکید قرار گرفته باشد، در قرآن مجید در حدود هفتاد مورد از «صبر» سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص دارد.

تاریخ مردان بزرگ گواهی می‌دهد که یکی از عوامل مهم یا مهم‌ترین عامل پیروزی آنان استقامت و شکیبایی بوده است. افرادی که از این صفت بی‌بهره‌اند

ص: 108

در گرفتاری‌ها بسیار زود از پا در می‌آیند و می‌توان گفت نقشی را که این عامل در پیشرفت افراد و جوامع ایفا می‌کند، نه فراهم بودن امکانات دارد و نه استعداد و هوش و مانند آن.

به همین دلیل در قرآن مجید می‌فرماید:

إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ 1

«صابران پاداش خود را بی حساب می‌گیرند».

در آیه 153 بقره مخصوصاً به مسلمانان انقلابی نخستین که دشمنان نیرومند و خونخوار و بی رحم از هرسو آن‌ها را احاطه کرده بودند، دستور داده شده است که در برابر حوادث مختلف از قدرت صبر و پایداری کمک بگیرند که نتیجه آن استقلال شخصیت و اتکا به خویشتن و خودیاری در پناه ایمان به خداست و تاریخ اسلام این حقیقت را به خوبی نشان می‌دهد که همین اصل اساسی پایه اصلی همه‌ی پیروزی‌ها بود.

موضوع دیگری که در این آیه به عنوان یک تکیه‌گاه مهم در کنار صبر، معرفی شده «صلوه» (نماز) است.

از این موضوع هرگز نباید تعجب کرد، زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می‌گیرد، و نیروی خود را برای مقابله با آن‌ها ناچیز می‌بیند، نیاز به تکیه‌گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی‌انتهای باشد، نماز او را با چنین مبابی مربوط می‌سازد، و با اتکا بر او می‌تواند با روحی مطمئن و آرام امواج سهمگین مشکلات را درهم بشکند.

بنابراین آیه فوق در حقیقت به دو اصل توصیه می کند یکی از اتکای به خداوند که نماز مظهر آن است و دیگری مسأله خودیاری و اتکای به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است. (1)

صبر از دیدگاه روایات

ائمه هدی: مظهر اتم و مصداق اکمل صبر و بردباری بودند و با تحمل و استقامت فوق العاده مشکلات برای نشر فرهنگ قرآن به اندازه ای صبر نمودند که به یقین می توان گفت: صبر از استقامت و صبرشان بی تاب گشت، گواه بر مطلب بیان سوزناک امیرمؤمنان علی علیه السلام است که فرمود:

«فَصَبْرٌ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا» (2) پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود».

و در روایت دیگری می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود

«الصَّبْرُ رَأْسُ الْإِيمَانِ؛ (3) صبر سر (و اصل) ایمان است».

در کلام دیگر فرمودند:

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِيمَانُ؛ (4) صبر نسبت به

ص: 110

1- (1) تفسیر نمونه، ج 1، ص 518-520.

2- (2) نهج البلاغه، خطبه ششمین.

3- (3) اصول کافی، ج 2، ص 87، ح 1.

4- (4) اصول کافی، ج 2 ص 87، ح 3.

ایمان مانند سر است نسبت به تن، که چون سر برود تن هم می رود، هم چنین اگر صبر برود، ایمان می رود».

اگر ایمان را به انسانی تشبیه کنیم، صبر به منزله ی سر آن انسان و اخلاق و صفات دیگر ایمانی به منزله ی اعضا و جوارح دیگر است و این تشبیه یا از لحاظ شرف و فضیلت و یا از لحاظ قوام و ثبات صفات حمیده به صفت صبر است.

هم چنین امام صادق علیه السلام در حدیث دیگر به شخصی بنام «حفص» فرمودند:

«إِنَّ مَنْ صَبَرَ صَبْرًا قَلِيلًا وَإِنَّ مَنْ جَزَعَ جَزَعًا قَلِيلًا ثُمَّ قَالَ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ وَالرَّفْقِ؛ (1) هرکه صبر کند اندکی صبر کرده و هرکه بی تابى کند، اندکی بی تابى کرده (زیرا عمر کوتاه است و مصیبات کوتاه تر)».

سپس فرمود: در هر کاری صبر را از دست مده، زیرا خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث فرموده و او را امر به صبر و مدارا کرد.

اقسام صبر

در روایتی رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم صبر را به سه دسته تقسیم نموده و برای هر کدام فضیلتی را بیان فرموده:

1. صبر عند المعصیه؛ 2. و صبر على الطاعة؛ 3. و صبر على المصیبه.

صبر در معصیت، و صبر بر طاعت و صبر در گناه.

ص: 111

1- (1) اصول کافی، ج 2، ص 88، ح 3.

پس هرکه بر معصیت صبر کند تا آن را با تسلی خوبی رد کند، خدا برایش 300 درجه می نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان آسمان و زمین باشد و هر که بر طاعت صبر کند، خدا برایش 600 درجه نویسد که میان هر درجه تا درجه دیگر به اندازه فاصله میان قعر زمین تا عرش باشد، و هرکه از گناه صبر کند، خدا برایش 900 درجه می نویسد که میان هر دو درجه به اندازه فاصله میان قعر زمین تا پایان عرش باشد. (1)

ای دل اندر بلا شکبیا باش هرگز از گردش زمانه مرنج

ص: 112

1- (1) همان، ص 145.

زبان نعمتی است بزرگ که دارای امتیازات منحصر به فرد می باشد و در کسب فضیلت و رساندن انسان به سعادت بهترین جایگاه را ایفا می کند، لذا حکما بیشترین ممیز انسان را از سایر جانداران همان نطق و بیان دانسته اند. زیرا سخن گفتن انسان که از روی فهم و درک باشد، بهترین مظهر و نیکوترین نماینده تعقل و تفکر انسان است.

لذا خداوند تعالی در قرآن کریم فرمود:

«خدای رحمان به موجب رحمانیت خودش انسان را آفرید و به او نطق و بیان آموخت.» (1)

به موجب همین قوه بیان است که آدمیان منویات ضمیر خود را به یک دیگر می فهمانند و آن ها را از فکر خود و اطلاع خود و حالت خود آگاه می سازند.

به موجب همین قوه بیان است که علم از فردی به فردی و از نسلی به نسلی منتقل می گردد. اگر این قوه وجود نداشت برای بشر زندگی اجتماعی مقدور نبود. این نعمت بزرگ به نوبه خود شکری دارد. شکر این نعمت به این است که زبان وسیله حقیقت گویی و راستگویی باشد نه وسیله دروغ و خلاف گویی یا غیبت و تهمت و سخن چینی و دشنام گویی.

ص: 113

این زبان را که خداوند آفریده، برای این است که انسان آن را وسیله کشف حقیقت قرار دهد نه وسیله پوشانیدن حقیقت، باید وسیله هدایت و راهنمایی مردم واقع شود نه وسیله ی ضلالت و گمراهی و نفاق و دورویی.

علی علیه السلام می فرماید: از جمله اموری که در سنت الهی ثابت است این است که هیچ عملی از اعمال آدمی و لو آن که زیاد زحمت کشیده باشد، قبول نمی شود مگر این که چند خصلت را نداشته باشد و یا اگر داشته توبه کرده باشد. یکی از آن ها شریک قرار ندادن برای خدا است. در عبادت و بندگی کسی که غیر خدا را عبادت کند هیچ گونه عملی از او پذیرفته نخواهد بود.

دیگری خون به ناحق ریختن است که یک نفر به حکم کینه شخصی و برای آن که خشم خود را فرو نشانند بی گناهی را بکشد.

یکی دیگر آن که برای جلب رضایت مردم بدعتی در دین خدا ایجاد کند؛ یعنی چیزی را که از دین نیست جزء امور دین قلمداد کند و فکر مردم را از این جهت گمراه کند.

یکی دیگر، آدم های دور و دوزبان، در جلو روی یک نفر خودشان را صمیمی و دوست معرفی می کنند و در پشت سر طوری دیگر هستند، به هر دسته ای که می رسند می گویند ما جزء شما هستیم.

(آری) این زبان که بزرگ ترین نعمت الهی است موضوع بزرگ ترین گناهان نیز می باشد. زیرا نفاق و دورویی و دروغ و تهمت و غیبت و سخن چینی و دشنام گویی که هر کدام از این ها یکی از گناهان کبیره به شمار می رود ناشی از زبان است. [\(1\)](#)

ص: 114

«جَمَعَ الْخَيْرَ كُلَّهُ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ: النَّظَرِ وَالسُّكُوتِ وَالْكَلَامِ وَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهْوٌ وَكُلُّ كَلَامٍ لَيْسَ فِيهِ ذِكْرٌ فَهُوَ لَغْوٌ وَكُلُّ سُّكُوتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرَةٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ؛ (1) علی علیه السلام فرمودند: خیر در سه خصلت جمع گردیده: 1. نگاه کردن؛ 2. سکوت؛ 3. سخن گفتن. و هر نگاهی که در آن عبرت نباشد، پس آن سهواست، و هر سکوتی که در آن تفکر نباشد، غفلت است، و هر سخنی که در آن ذکر نباشد، لغو است».

اصلاح زبان

اهمیت سکوت و صمت و تأثیر آن در تهذیب نفوس و اخلاق (امری است مسلم و قطعی و) در واقع یکی از طرق اساسی برای پیش گیری از آفات زبان است، چرا که زبان مهم ترین کلید دانش و فرهنگ و عقیده و اخلاق است؛ و اصلاح آن سرچشمه ی اصلاحات اخلاقی، و انحراف آن سبب انواع انحرافات است؛ بنابراین بحث اصلاح زبان بحثی فراتر از مسأله سکوت می باشد.

اصلاح زبان و گفتار از آن جا اهمیت فوق العاده در بحث های اخلاقی به خود گرفته که زبان ترجمان دل و نماینده عقل و کلید شخصیت انسان و مهم ترین دریچه روح است. به تعبیر دیگر، آنچه بر صفحه روح انسان نقش می بندد، قبل از هر چیز بر صفحه زبان و در لابه لای گفته های او ظاهر می شود.

ص: 115

جالب این که اطباء پیشین سلامت و انحراف مزاج انسان را نیز از مشاهده زبان او کشف می کردند و در آن زمان که مسأله آزمایش خون و ترشحات بدن، یا عکس برداری وجود نداشت، زبان به عنوان تابلویی برای تشخیص سلامت و بیماری دستگاه های درون شمرد می شد، و پزشکان آگاه، با یک نگاه به زبان، بسیاری از مسائل را درباره سلامتی و بیماری افراد کشف می کردند.

در مورد مسائل اخلاقی و فکری نیز همین امر صادق است. زبان می تواند تابلویی برای کشف انواع مفسد اخلاقی درونی مورد استفاده قرار گیرد، همان گونه که آلودگی زبان می تواند انعکاس وسیعی در روح انسان داشته باشد.

روی همین جهات، همواره علمای اخلاق اهمیت خاصی برای اصلاح زبان قائل بوده و هستند، و اصلاح آن را گام مهمی برای تقویت فضائل اخلاق، و تکامل روح می شمردند.

در حدیث معروفی که در لابه لای کلمات قصار مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده این حقیقت منعکس شده است. آن جا که می فرماید:

«تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ (1) سخن بگویند تا شناخته شوید، چرا که شخصیت انسان در زیر زبان او نهفته شده است».

و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم:

«لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَ لَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ (2) ایمان کسی استقامت و راستی پیدا نمی کند، مگر

ص: 116

1- (1) غرر الحکم، ص 209، ح 4025.

2- (2) إرشاد القلوب الی الصواب، ج 1، ص 103.

این که قلب او راستی و استقامت یابد. قلب نیز راستی و استقامت نمی یابد مگر این که زبان راستی و استقامت پیدا کند».

نقش ارزشمند زبان در زندگی انسان هرگز قابل انکار نیست، بلکه همه اعتراف دارند که این موهبت بزرگ الهی یکی از شگفت انگیزترین اعضای بدن به شمار می آید، لذا خداوند متعال در قرآن شریف به آن اشاره فرموده:

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ * وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ 1

«آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم و یک زبان و دو لب؟ و او را به خیر و شرش هدایت نمودیم!»

حال که جایگاه و ارزش زبان معلوم شد، بر هر انسان که طالب سعادت و فضیلت است ضرورت دارد از گناهان و منکراتی که زبان را تهدید می کند جلوگیری نماید، تا به آن آفات مبتلا نگردد.

خطرات زبان

همان گونه که اشاره شد برکات زبان و آثار سازنده آن زیاد است، آفات و گناهانی که به وسیله آن انجام می گیرد و آثار مخربیتی که در فرد و جامعه دارد بسیار زیاد می باشد.

محقق بزرگوار مرحوم «فیض کاشانی» در کتاب «المحجّه البیضاء» و «غزالی» در «احیاء العلوم» بحث بسیار مشروحی تحت عنوان گناهان زبان ذکر کرده اند، از جمله غزالی بیست نوع انحراف و آفت برای زبان شمرده، بدین ترتیب:

1. گفت وگو کردن در اموری که به انسان مربوط نیست (و در سرنوشت او اثر مادی و معنوی ندارد).
2. بیهوده گویی و پرحرفی.
3. گفت وگو در امور گناه آلود، مانند وصف مجالس (معصیت و لهو و لعب).
4. جدال و مرء (منظور از «جدال» جرّ و بحث هایی است که برای تحقیر دیگران انجام می شود، و «مرء» به معنی بحث هایی است که به عنوان اظهار فضل و برتری جویی است).
5. خصومت و نزاع و لجاج در کلام.
6. تکلف در سخن گفتن و تصنع در سجع و قافیه پردازی و مانند آن.
علیه السلام. بد زبانی و دشنام.
8. لعن کسی که مستحق لعن نیست.
9. غنا و اشعار (منظور اشعاری است که محتوای باطل دارد یا با آهنگ لهو خوانده می شود).
10. مزاح و شوخی های رکیک و زشت.
11. سخریه و استهزای دیگران.
12. فاش کردن اسرار مردم.
13. وعده های دروغین.
14. دروغ و خبرهای خلاف گفتن.
15. غیبت کردن.
16. سخن چینی (حرف این را برای آن بردن و میان دو نفر یا دو گروه نفاق و آشوب به پا کردن).
17. نفاق در سخن (که در تعبیرات عربی به چنین کسان ذواللسانین گفته می شود؛ مثلاً: در پیش رو چیزی بگویند و در پشت سر چیز دیگر).
18. مدح نابجا و ستایش از کسانی که شایسته ستایش نیستند.

19. نسنجیده و بی مطالعه سخن گفتن که غالباً توأم با خطاها و خلاف ها است.

20. سؤال از مسائل پیچیده ای که درک آن خارج از توان فکری سؤال کننده است.

دقت و بررسی نشان می دهد که آفات زبان منحصر به آنچه در بالا آمده نیست، هر چند بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد؛ و شاید نظر مرحوم فیض کاشانی و غزالی نیز شمردن تمام گناهان زبان نبوده است؛ به همین دلیل، موارد دیگری را می یابیم که می توان بر آن بیست مورد افزود، مانند موارد دهگانه ی زیر:

1. تهمت زدن.

2. شهادت باطل.

3. خودستایی.

4. نشر شایعات بی اساس و اکاذیب و اشاعه ی فحشا، هر چند به عنوان ذکر احتمال باشد.

5. خشونت در سخن و بی ادبی در کلام.

6. اصرار بی جا (مانند اصرار بنی اسرائیل در مورد گاوی که مأمور به ذبح آن بودند).

7. اذیت دیگران با گفتار، و به اصطلاح نیش زبان زدن.

8. مذمت کسی که سزاوار مذمت نیست.

9. کفران و ناسپاسی با زبان.

10. تبلیغ باطل و تشویق بر گناه و امر به منکر و نهی از معروف. (1)

ص: 119

1- (1) همان، ص 316.

انسان طبعاً خواستار روابط اجتماعی است، خصوصاً دوست دارد با وابستگان و خویشان خود پیوند برقرار سازد.

اصولاً اسلام هر امری که این ارتباط را مستحکم می‌سازد مورد تأکید قرار داده و اجر و ثواب مضاعف را برای «صله ی رحم» در نظر گرفته، و تارک آن را مورد نهی صریح قرار داده، به صورتی که «قاطع رحم» را ملعون معرفی کرده است:

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ 1 ؛

«اما اگر روی گردان شوید آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ 2 ؛

«آن‌ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته گوش‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور نموده است».

چه خسارت و زبانی از این بالاتر که انسان مبعوض و منفور درگاه الهی قرار گیرد، و در سرای دیگر با سرافکنندگی و شرمندگی خدا را ملاقات نماید.

در واقع شخص قاطع رحم حکم و دستور الهی را نادیده انگاشته و با این عملکرد منفی، خود را از فیض بزرگ محروم ساخته است.

علت این که اسلام نسبت به نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی این همه پافشاری کرده، این است که همیشه برای اصلاح، تقویت، پیشرفت، تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ، چه از نظر اقتصادی یا نظامی، و چه از نظر جنبه های معنوی و اخلاقی باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت و تقویت تمام واحدهای کوچک، اجتماع عظیم، خود به خود اصلاح خواهد شد.

اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کامل تری بهره برداری نموده است، دستور به اصلاح واحدهایی داده که معمولاً افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آن روگردان نیستند. زیرا تقویت بنیه ی افرادی را توصیه می کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است، اعضای یک خانواده اند، و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی، نیرومند شد، اجتماع عظیم آن ها نیز عظمت می یابد و از هر نظر قوی خواهد شد، شاید حدیثی که می گوید:

«صله ی رحم باعث آبادی شهرها می گردد، به همین معنی اشاره باشد.»

به جای وصل کردن، قطع کردن:

جالب این که در تعبیری که در آیه 277 سوره بقره آمده، چنین است:

«فاسقان آنچه را خدا دستور داده است وصل کنند، قطع می کنند.»

... وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ .

که آیا قطع کردن قبل از وصل امکان دارد؟ در پاسخ می گوئیم هدف از وصل کردن، ادامه ی روابطی است که خداوند میان خود و بندگانش و یا بندگان با یک دیگر به طور طبیعی و فطری قرار داده است، و به تعبیر دیگر خدا دستور داده،

این رابطه های فطری و طبیعی محافظت و پاسداری شود ولی گنهکاران آن را قطع می کنند. (1)

آثار صله رحم در روایات

در روایتی می خوانیم که حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

«صِلْهُ الْأَرْحَامَ تُرَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتَدْفَعِ الْبَلْوَى وَتُسَيِّرُ الْحِسَابَ وَتُنْسِي فِي الْأَجَلِ؛ (2) صله رحم اعمال را پاک و اموال را زیاد و بلا را دفع می کند و مرگ را به تأخیر می اندازد».

در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«صِلْهُ الْأَرْحَامَ تُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَتُسَمِّحُ الْكُفَّ وَتُطَيِّبُ النَّفْسَ وَتَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَتُنْسِي فِي الْأَجَلِ؛ (3) صله رحم خلق را نیکو و دست را باز (سخاوتمند) و نفس را پاک و رزق را زیاد می کند و اجل را به تأخیر می اندازد».

امام هادی علیه السلام فرمودند: حضرت موسی علیه السلام به پروردگار متعال عرض کرد:

«فَمَا جَزَاءُ مَنْ وَصَلَ رَحِمَهُ؟ قَالَ: يَا مُوسَى أُنْسِي لَهُ أَجَلَهُ وَأُهْوَنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ؛ (4) پاداش کسی که صله رحم می کند

ص: 123

1- (1) تفسیر نمونه، ج 1، ص 157.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 15، ح 4.

3- (3) همان، ص 151، ح 6.

4- (4) الأمالی للصدوق، ص 207، ح 8.

چیست؟ فرمود: ای موسی! به تأخیر می اندازم اجلش را و سكرات و سختی های مرگ را بروی آسان می گردانم».

صله رحم عمر را زیاد می کند

ارتباط نزدیک و منطقی بین صله رحم و طول عمر وجود دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از بیانات خویش به آن اشاره فرموده اند:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَصِلُ رَحْمَهُ وَقَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ فَيَصِيرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَيَقْطَعُهَا وَقَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيَصِيرُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَ سِنِينَ ثُمَّ تَلَا: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» ، شخصی که صله رحم به جا می آورد در حالی که باقی باشد از عمرش سه سال، پس خداوند متعال آن را سی سال می گرداند و کسی که قطع کند صله رحم را در حالی که باقی باشد از عمرش سی سال آن را سه سال می گرداند(1). سپس تلاوت نمود: خداوند هر چه را بخواهد «محو» و هر چه را بخواهد «اثبات» می کند».

در روایت دیگر می خوانیم که امام صادق علیه السلام به شخصی بنام «میسر» فرمودند:

ص: 124

«قَدْ حَصَرَ رَأْسَكَ غَيْرَ مَرَّةٍ كُلِّ ذَلِكَ يُؤَخِّرُكَ اللَّهُ بِصِدْقِ لِمَتِكَ رَحِمَكَ وَ بَرَكَ قَرَابَتِكَ؛ چندین بار مرگ تو فرا رسید و در تمام دفعات خداوند به خاطر صله رحم و نیکی به خویشانت، آن را به تأخیر انداخت.» (1)

نصیحت پیامبر به ابوذر

ابوذر می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت نمود:

«أَنْ أَصِلَ رَحِمِي وَإِنْ أَدْبَرْتُ» (2)؛ صله رحم بجا آورم اگرچه (خویشان و نزدیکان) پشت کنند (و مرا ترک گویند) اساساً صله رحم دارای دو جنبه است. یکی خشنود نمودن پروردگار و دیگر خوشحال کردن خویشان، لذا هرکسی بر این نیکی سبقت بجوید لطف و عنایت خداوند بیشتر بر وی سرازیر می شود و از امدادهای غیبی الهی بهره مند می گردد.

در حدیث دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ لِرَحِمِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ مِائَةِ شَهِيدٍ وَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مُجِيَّ عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ...» (3) هرکس که برود به سوی نزدیکان و خویشاوندانش با نفس و مالش، خداوند پاداش صد

ص: 125

1- (1) الزهد، ص 41، ح 111.

2- (2) الخصال، ج 2، ص 345، ح 12.

3- (3) من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 15، ح 14.

شهید به وی عطا می کند و برای او است در هر قدمش چهل هزار حسنه و محو می شود از او چهل هزار گناه».

آثار بد قطع رحم

اگر کسی قاطع رحم باشد و خویشان خود را ترک گوید مستوجب عقوبت و گرفتاری در عالم آخرت می گردد به صورتی که امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْجَنَّةَ وَطَيَّبَهَا وَطَيَّبَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لَتُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِي عَامٍ وَلَا يَجِدُ رِيحَهَا عَاقٌ وَلَا قَاطِعُ رَحِمٍ؛ (1) به درستی که خداوند تعالی بهشت را خلق نمود و پاک نمود آن را و معطر ساخت بویش را، به طوری که اگر کسی به اندازه دو هزار سال از بهشت فاصله داشته باشد بوی خوش آن را می یابد، (ولی) دو کس بوی بهشت را نمی یابد: عاق والدین و قاطع صله رحم».

در روایت دیگر نقل شده: که شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد:

«أَيُّ الْأَعْمَالِ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: الشُّرْكُ بِاللَّهِ قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: فَطِيعَةُ الرَّحِمِ، قَالَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: الْأَمْرُ بِالْمُنْكَرِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمَعْرُوفِ؛ (2) زشت ترین عمل در نزد خداوند کدام است؟ فرمود: شرک به خدا، سپس چه چیز، فرمود: قاطع رحم، گفت: سپس چه چیز؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف».

ص: 126

1- (1) غیبه الطوسی، ص 196.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 289، ح 4.

در قسمتی از دعای شریف «مکارم الاخلاق» امام سجاد علیه السلام در پیشگاه خدا عرض می کند:

«بار الها! جدایی از ارحام را به نیکی و پیوستگی مبدل فرما.» صله ی رحم و ارتباط با خویشاوندان از جمله اموری است که در تعالیم اسلام مورد تأکید قرار گرفته و رعایت آن اکیداً به جامعه ی مسلمین توصیه شده است:

«عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم أوصی الشَّاهِدَ مِنْ أُمَّتِي وَالْغَائِبَ مِنْهُمْ وَ مَنْ فِي أَصْلَابِ الرَّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَنْ يَصِلَ الرَّحِمَ وَإِنْ كَانَتْ مِنْهُ عَلَى مَسِيرِهِ سَنَةٌ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الدِّينِ؛ (1) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امت خود وصیت فرموده است آنان که حاضرند و آنان که غایب اند و آنان که از اصلا ب مردان و ارحام زنان تا روز قیامت به دنیا می آیند سفارش می کنم که صله ی رحم نمایند، اگرچه فاصله آنان تا ارحامشان به قدر یک سال مسافرت با کاروان باشد، چه آن که صله ی رحم یکی از مسائل مهم دین است.»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای پرورش افکار مسلمانان و راهنمایی آنان به وظایف اسلامی و انسانی، در تمام مواقع مهم ترین تذکرات را در مواقع مختلف در منبر و محضر، به مردم می فرمود. از آن جمله به مناسبت فرارسیدن ماه مبارک رمضان و

ص: 127

مهیا نمودن افکار مردم برای وظایف اجتماعی در منبر خطبه خواند و در خلال آن سه جمله را از پی هم فرمود:

«وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ» (1) بزرگسالان خود را احترام نمایید، خردسالان خود را مورد ترحم و مهر قرار دهید و ارحام خود را صله نمایید.»

با این که ذکر بزرگسالان و خردسالان شامل حال ارحام نیز می شود، ولی چون مسئله صله ی رحم اهمیت دارد حضرت آن را تخصیص به ذکر داد.

افراد با ایمان و پیروان راستین اسلام به امر باری تعالی در مورد صله ی رحم توجه کامل دارند و از موآخذ الهی در این مورد سخت خائف و نگرانند. (2) زیرا در قرآن شریف آمده است:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ 3 ،

«و آن ها که پیوندهایی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می دارند و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند.»

ص: 128

1- (1) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 295، ح 53.

2- (2) شرح دعای مکارم الاخلاق، ج 1، ص 357.

اخلاص در عمل یعنی چه و چرا باید اعمالمان را خالصانه برای خدا انجام دهیم؟

اشاره

اصولاً دستیابی به مراحل کمال و پیروزی در میدان علم و عمل و رهایی از هرگونه ریا و آمیختگی در رفتار منحصرراً در پرتو خالص نمودن کارها برای خدا تحقق می پذیرد و هر اندازه درجه اخلاص افزون باشد زمینه مناسب جهت درک معارف و کسب مراتب معنوی مهیا می شود.

اخلاص یعنی دوری گزیدن از هر آنچه غیر خداست که نشانه خلوص، بریدن از وابستگی ها و گسستن دل بستگی ها است.

خالص نمودن کارها و استقامت ورزیدن در مسیر تقوا به قدری انسان را نیرومند می سازد که آغاز و پایان اعمال را فقط جهت قرب به خدا انجام دهد و از شرکت دادن غیر او دوری گزیند.

برای اهمیت اخلاص و جایگاه عالی فرد مخلص همین بس که امیر مؤمنان علی علیه السلام آن را برترین اعمال شمرده:

«الْإِخْلَاصُ خَيْرُ الْعَمَلِ؛ (1) بهترین کارها اخلاص است».

به دلیل آن که غیر خدا در آن حضور ندارد و راهی برای نفوذ و سلطه شیطان نیز فراهم نمی باشد.

ص: 129

خداوند تعالی در قرآن کریم به پیامبر دستور می دهد که به مردم بگوید:

«من فقط بشری هستم همچون شما (امتیازم این است) که به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است، پس هرکس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد، و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند».(1)

در جای دیگر خداوند می فرماید:

«بگو من مأمورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دین خود را برای او خالص کرده باشم».(2)

پاداش مخلصین

دقت در آیات نشان می دهد که «مخلص» (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است، و هنوز به تکامل لازم نرسیده است:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ.3

هنگامی که بر کشتی سوار می شوند خدا را با اخلاص می خوانند: وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...4 به آن ها فرمان داده نشد مگر این که خدا را

ص:130

1- (1) كهف/110.

2- (2) زمر/11.

با اخلاص پرستش کنند؛ ولی «مخلص» «به فتح لام» به مرحله ای گفته می شود که انسان بعد از مدتی جهاد با نفس و طی مراحل معرفت و ایمان به مقامی می رسد که از نفوذ و سوسه های شیاطین مصون می شود، چنان که قرآن از قول ابلیس نقل می کند:

قَالَ فِعْزَتِكَ لِأَعُوْبَتِهِمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ 1 ؛

«به عزتت سوگند که همه آن ها را جز بندگان مخلصت، گمراه خواهم کرد».

این جمله که مکرر در آیات قرآن آمده عظمت مقام «مخلصین» را روشن می سازد، این مقام، مقام یوسف های صدیق بعد از عبور از میدان آزمایش های بزرگ است

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ 2 ؛

«ما این چنین برهان خویش را به یوسف علیه السلام نشان دادیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود».

این مقام کسانی است که در «جهاد اکبر» پیروز می شوند و دست لطف پروردگار تعالی ناخالصی ها را از وجودشان بر می چینند، و در کوره حوادث آن چنان ذوب می شوند که جز طلای معرفت خالص در آن ها چیزی نمی ماند.

و این جا است که پاداش آن ها به معیار عمل داده نمی شود، بلکه پاداششان به معیار فضل و رحمت خدا است.

علامه طباطبائی در این جا سخنی دارد که فشرده اش این است:

«خداوند در آیه شریفه می گوید: همه مردم پاداش اعمالشان را می گیرند جز بندگان مخلص خدا.»

چرا که آن‌ها به حکم مقام عبودیت خود را مالک هیچ چیز نمی‌دانند، جز آنچه خدا می‌خواهد اراده نمی‌کنند، و جز آنچه او می‌طلبد انجام نمی‌دهند.

و به حکم مخلص بودن، خدا آنان را برای خویش برگزیده، و تعلق خاطری به غیر ذات پاک او ندارند.

نه زرق و برق دنیا و نه نعمت‌های عقبی، و در دل آن‌ها چیزی جز «الله» نیست.

روشن است کسی که دارای این ویژگی است لذت و نعمت و موهبت و روزیش چیزی است غیر از آنچه دیگران دارند، چنان که در آیات بعد می‌آید **أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ** 1 آن‌ها روزی خاص و ویژه‌ای دارند که از دیگران جدا است.

درست است که آن‌ها همچون سایر بهشتیان در بهشت زندگی دارند اما بهره آن‌ها شباهتی به بهره‌های دیگران ندارد (آن‌ها از جلوه‌های ذات پاک خدا از لذات باطنی او بهره می‌برند و قلبشان از پیمانۀ شوق او لبریز، و غرق عشق و وصال او هستند). (1)

حکایتی جالب از اخلاص شیخ عباس قمی رحمه الله

انسان مخلص در هیچ کاری به توان و قدرت خویش مغرور نمی‌گردد و تنها چیزی که برای آن حساب باز نکرده «خود» است، و اساساً از خودیت بیرون آمده و به «خدا» رسیده، نمونه‌های فراوانی که زندگی خویش را بر اساس «اخلاص» پایه‌ریزی نموده‌اند، و توانسته‌اند منشأ خیرات و ثمرات سودمندی برای جامعه

ص: 132

اسلامی باشند، از جمله افراد ره یافته مرحوم شیخ عباس قمی (صاحب مفاتیح الجنان) است.

ایشان برای فرزند بزرگش نقل کرده: وقتی کتاب «منازل الآخرة» را تألیف و چاپ کردم و به قم آمد، کتاب به دست شیخ عبدالرزاق مسأله گو افتاد که همیشه قبل از اذان ظهر در صحن حضرت معصومه مسأله می گفت.

مرحوم پدرم، کربلایی محمد رضا، از علاقه مندان شیخ عبدالرزاق بود و هر روز در مجلس او حاضر می شد. شیخ، روزها کتاب «منازل الآخرة» را می گوشود و برای مستمعین می خواند، روزی پدرم به خانه آمد و گفت: شیخ عباس! کاش مثل این مسأله گو می شدی و می توانستی منبر بروی و این کتاب را که امروز برای ما خواند، بخوانی. چندبار خواستم بگویم آن کتاب را من نوشته ام، اما هر بار خودداری کردم و چیزی نگفتم؛ فقط عرض کردم: دعا بفرمایید خداوند توفیقی مرحمت فرماید. (1)

مراقبت در نگهداری اخلاص عمل

اشاره

روزی جمعی در محضر امام باقر علیه السلام نشستند، سخن از اخلاص و نگهداری عمل، و کشیده نشدن آن به ریا، به میان آمد، امام باقر علیه السلام فرمود:

الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ (2)، نگهداری عمل از خود عمل، دشوارتر است.

یکی از حاضران پرسید، منظور از نگهداری عمل چیست؟ لطفاً چگونگی آن را بیان فرمایید؟

ص: 133

1- (1) روایتها و حکایتها، ص 115.

2- (2) اصول کافی، ج 2، ص 296، ح 16.

امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمود: مثلاً انسان پولی را به کسی می بخشد و یا در راه خدا انفاق می کند و به پاداش آن به عنوان یک بخشش و انفاق پنهانی و مخلصانه برای او ثبت می شود، سپس در جایی آن را آشکار کرده که فلان مبلغ را به فلان کس بخشیدم و در فلان راه دادم، پاداش انفاق پنهانی در نامه عمل او حذف می شود و به جای آن پاداش آشکار در نامه عمل او نوشته می شود (که کمتر است) بار دیگر در جای دیگر، آن را آشکار و مطرح می کند، این بار آن پاداش نیز حذف شده و به جای آن به عنوان ریا (که گناه بزرگی است) نوشته می شود. (1)

اخلاص از دیدگاه روایات

در حدیث قدسی می خوانیم که خداوند متعال فرمود:

الإِخْلَاصُ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي اسْتَوْدَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحَبَّبْتُ مِنْ عِبَادِي (2)؛

«اخلاص رازی است از رازهای من آن را، در قلب بنده ای از بندگانم که او را دوست دارم به ودیعه می گذارم».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«أَخْلَصُوا أَعْمَالَكُمْ لِي، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبَلُ إِلَّا مَا خَلَصَ لَهُ؛ (3) کارهایتان را برای خدا خالص گردانید، پس خداوند قبول نمی کند مگر آنچه را که خالص است برای او».

ص: 134

1- (1) داستان دوستان، ج 4، ص 250.

2- (2) منیه المرید، ص 133.

3- (3) نهج الفصاحه، ص 155، ح 111.

امیر مؤمنان علیه السلام در کلمات قصار چنین می فرماید:

«الإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْيَقِينِ؛ (1) اخلاص میوه یقین است».

«الإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْعِبَادَةِ؛ (2) اخلاص میوه عبادت است».

«أَصْلُ الْإِخْلَاصِ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ (3) ریشه اخلاص ناامیدی از آنچه که در دستان مردم است، می باشد».

ص: 135

1- (1) غرر الحکم، ص 197، ح 3897.

2- (2) همان، ح 3895.

3- (3) همان، ص 198، ح 3918.

چشم زخم یعنی چه و آیا واقعیت دارد و می تواند تأثیر گذار باشد؟

این مطلب غیر قابل انکار است که در بعضی از چشم ها اثر نامطلوب و زیانباری وجود دارد که بیننده ی خود را دچار پریشانی و تشویش خاطر می گرداند.

گاهی چشم زخم به قدری خشن و شور است که انسان موفق و تکامل یافته را از حرکت متوقف می سازد و مانع ارتقا به درجات عالی می شود. و اصولاً چشم شیطانی و دید منفی نیروی مرموزی است که به هر کس اصابت کند نشاط و بالندگی را از وی سلب می کند و این مسأله از نظر عقلی امر محالی نیست. چه این که بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشم ها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارایی زیادی دارد. حتی با تمرین و ممارست می توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشم ها است.

در دنیایی که «اشعه لیزر» که شعاعی است نامرئی می تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست. پذیرش وجود نیرویی در بعضی از چشم ها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد چیز عجیبی نخواهد بود. بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده اند و افراد یا حیوانات یا اشیایی را از طریق چشم زدن از کار انداخته اند.

لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که وجود چنین امری را اجمالاً تأیید می کند.

در حدیثی می خوانیم که «اسما بنت عمیس» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می زنند، آیا «رقیه ای» (1) برای آن ها بگیرم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«نَعَمْ فَلَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَبَقَتِ الْعَيْنُ؛ آری مانعی ندارد، اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیر چشم زدن بود».

و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام «رقیه» گرفت، و این دعا را خواند:

«أُعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ وَأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى كُلِّهَا عَامَّةً؛ مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ؛ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ؛ (2) شما را به تمام کلمات و اسمای حسناى خداوند از شر مرگ و حیوانات موزی، و هر چشم بد، و حسود آن گاه که حسد ورزد می سپارم».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به ما کرد و فرمود: این چنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق علیهم السلام تعویذ نمود.

ص: 138

1- (1) منظور از رقیه، دعاهایی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه می دارند و آن را تعویذ نیز می گویند.

2- (2) اصول کافی؛ ج 2، ص 569، ح 3.

در نهج البلاغه نیز آمده است:

«الْعَيْنُ حَقٌّ وَالرُّقْيَةُ حَقٌّ؛ (1) چشم زخم حق است و دعا و توسل برای دفع آن نیز حق است».

ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسل ها به فرمان خداوند جلو تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشم ها را بگیرد همان گونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می گذارد و آن ها را به امر خدا خنثی می کند.

این نیز لازم به یادآوری است که قبول تأثیر چشم زخم به طور اجمال به این معنا نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در این گونه موارد پناه برده شود که هم بر خلاف دستورات شرع است، و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است. همان گونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تأثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است. (2)

بدون شک هر فعلی که از انسان صادر می شود دارای خاصیت و آثاری است که به آن عمل ملحق می شود اگر نیت و فعل متعالی و نیک باشد دارای اثر مفید و معنوی است و اگر عمل، شیطانی و انحرافی باشد نتیجه ی مخرب و مفسده آمیز خواهد داشت. از جمله افعال فتنه انگیز چشم زخم است که دارای اثر منفی و زیانبار می باشد.

پرواضح است در تمامی مواردی که انسان برخورد با نیت های آلوده و منحرف و شیطانی می نماید نظیر چشم زخم و فال بد و سحر و جادو، از وی سلب اختیار نمی کند، بلکه با آزادی و استقلال در اراده که خداوند در نهادش به امانت نهاده می تواند خویشتن را از ضعف و تسلیم در مقابل عوامل باز دارنده نگه دارد و اثرات

ص: 139

1- (1) نهج البلاغه، ص 546، ح 400.

2- (2) تفسیر نمونه، ج 24، ص 426-428.

زیان بار احتمالی را با توکل به پروردگار و دعا و ارتباط با قادر متعال و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام برطرف سازد.

خلاصه با پذیرش اجمالی این امور که غیر قابل انکار است بدان معنا نیست که انسان محکوم شده و دست بسته باید تسلیم گردد و نتواند برای دفع مضرات چاره ای بیندیشد. اسلام شدیداً با منفصل شدن و بدون اختیار شمردن خویشتن در برابر این حوادث را، محکوم نموده و انسان را موجود برتر و فوق العاده، که دارای امتیازات و خصوصیات برجسته است می داند لذا در صورت بروز این گونه برنامه های شوم برای تقویت بنیه ی معنوی انسان و رهایی وی از شر شیطان و جدایی از گمراهان راه حل های مناسب و مثبت را ارائه فرموده است:

1. گفتن سه مرتبه ذکر: ماشاءالله لا قوه الا بالله العلی العظیم.

2. گفتن: الله اکبر.

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«مَنْ أَعْجَبَهُ شَيْءٌ مِنْ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَلْيُشْمِدْ [فَلْيُكَبِّرْ] عَلَيْهِ فَإِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ؛ (1) اگر کسی از برادر مؤمن خود چیز عجیبی را (نظیر پیشرفت و ترقی در علم و امر دین و دنیا) مشاهده نمود تکبیر (الله اکبر) بگوید. زیرا چشم زخم حق است».

3. نوشتن (سوره) حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و آیه الکرسی.

4. قرائت معوذتین؛ سوره های فلق و ناس.

5. صلوات فرستادن بر پیامبرگرمی و آل طاهرینش.

6. صدقه دادن. (2)

ص: 140

1- (1) طب الائمه، ص 121؛ آثار الافعال و الاقوال، ص 222.

2- (2) همان، ص 221.

- 1 - نهج البلاغه؛ فیض الاسلام؛ چاپ افسر، سال انتشار 1351 شمسی.
- 2 - بحار الانوار؛ محمدباقر مجلسی؛ انتشارات مؤسسه الوفاء بیروت، چاپ دوم، 1403 قمری.
- 3 - اصول کافی؛ شیخ کلینی؛ انتشارات نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام، سال نشر 1348 ش.
- 4 - امالی صدوق؛ شیخ صدوق؛ انتشارات مؤسسه اعلمی بیروت، طبع پنجم، سال نشر 1400 ق.

- 5 - امالی طوسی؛ شیخ طوسی؛ انتشارات دارالثقافه، چاپ اول، تاریخ نشر 1414 ق.
- 6 - پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان؛ آیت الله مکارم؛ انتشارات مدرسه امیرالمؤمنین.
- 7 - تفسیر نمونه؛ آیت الله مکارم؛ انتشارات دارالکتاب الاسلامیه، چاپ اول، سال نشر 1374.
- 8 - تفسیر نور؛ محسن قرائتی؛ انتشارات مؤسسه در راه حق، چاپ اول سال نشر 1374.
- 9 - جامع الاخبار؛ محمد سبزواری؛ چاپ افست، تاریخ انتشار 1341 ق.
- 10 - خصال شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین، تاریخ نشر 1362.
- 11 - خدا و پیامبر اسلام؛ آیت الله سبحانی؛ انتشارات توحید، سال نشر 1366.

- 12 - پیام قرآن؛ آیت الله مکارم؛ انتشارات مدرسه امیرالمؤمنین، چاپ دوم، سال نشر 1368.
- 13 - شرح دعای؛ مکارم الاخلاق؛ محمد تقی فلسفی، چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، سال 1377.
- 14 - عیون اخبارالرضا؛ شیخ صدوق؛ انتشارات اخیر شمال، چاپ اول، سال نشر 1373.
- 15 - غرالحکم عبدالواحد آمدی؛ مترجم محمد علی انصاری، چاپ افست تهران سال نشر 1376 ق.
- 16 - وسائل الشیعه؛ شیخ حرّ عاملی؛ انتشارات داراحیاء التراث العربی بیروت، چاپ ششم، سال نشر 1412 ق.
- 17 - منیه المرید؛ زین الدین بن علی العاملی، معروف به شهید ثانی؛ مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، سال نشر 1324.

18 - نهج الفصاحه؛ ابوالقاسم پائنده؛ انتشارات چاپ و انتشارات جاويدان، چاپ هفتم، سال نشر 1324.

19 - دلائل الولاية؛ سيد حسن حجت كوه كمره اى، انتشارات اميركبير، چاپ دوم، سال 1397 ق.

20 - تفسير بصائر؛ يعسوب الدين رستگار؛ انتشارات فيض، چاپ اول سال 1357.

21 - مصباح الهدايه؛ آيت الله سيد على بهبهانى، انتشارات دارالعلم اهواز، چاپ چهارم، سال 1418 ق.

ص:144

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

